نحمدہ و نستعینہ

سبحان اللہ مالک الملک تؤتی الملک من تشاء

درین ایام برکت انضمام بفضل خالق عباد و محی البلاد وقائع بلدۂ فرخندہ بنیاد حیدرآباد موسوم بنام تاریخی

باغ چار چمن سنہ ۱۳۰۱ھ

یعنی

تاریخ دکھن سنہ ۱۲۹۰ف

تصنیف عالیجناب صدر الادبا البارعین فخر البلغا الماہرین اشرف الاکیاس مولانا عباس دام فیضہ

در مطبع جعفری لکھنؤ باہتمام مولوی مرزا محمد علی

مطبوع شد

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۳	۴	در عہد	در عہد	۴۴	۱۹	لمرصہ	لمرضاتہ	۴۸	۱۰	کمعم	کمعمم
۴۳	۵	مسجد اوشد	مسجدے شد	۴۶	۸	بہ یہ	بہ یہ	۴۹	۴	کرڈہ	کنڈہ
۴۳	۱۹	شاہ سلطان	ماہ سلطان	۴۶	۱۳	ہمکندہ	ہنمکنڈہ	۴۹	۷	ور روشں	درود ش
۴۴	۹	میر لنعا	میر لنعمان	۴۷	۴	ہمکندہ	ہنمکنڈہ	۵۳	۲	تابندہ	تابیدہ
۴۴	۱۵	الامراویہ	الامراویۃ	۴۷	۱۴	کرسے	کرسی	۵۳	۲	سر برج	سراز برج
۴۴	۱۶	للترتب	لماتیرتب	۴۷	۱۶	بطور	لطول	۵۳	۱۰	قیراسو	قراسو
۴۴	۱۸	الکرم	المکرم	۴۸	۶	ہمکندہ	ہنمکنڈہ	۵۴	۲	المنۃ اللہ	المنۃ للہ

تمت

قطعہ تاریخ طبع از کلام بلاغت نظام برفلک سخنوری شمس بازغ منشی فدا علی صاحب المتخلص بفارغ

رفعت شیوا بیان چون ازمضامین درست | کوس یکتائے بعالم اززبان کلک زد
خطبۂ تاریخ ہجری خامہ فارغ بخواند | سکہ حالات شاہان کلک گوہر سلک زد

سنہ ۱۳۰۴ ہجری

قطعہ تاریخ

رفعت سحر بیان بررخ زیبائے کتاب | چون بانگشت قلم خوب کشیدہ غازہ
ریخت از خامہ فارغ گل سال فصلی | حلیہ طبع بپوشید کتاب تازہ

سنہ ۱۲۹۴ فصلی

ساقی ام عشق و خمارم انتظار و دل سبو | ساغرم زخم درون و خون دل صهبای من
هر دو عالم را کند چون هیچ هر فردی قیاس | هر که بیند طول و عرض ملک استغنای من
کس چو من کم آزماید گرم و سرد روزگار | سوز دل گرما و آه سرد من سرمای من
نیست مطلوب من از دنیا و عقبی غیر دوست | هر دو عالم چیست صغری من و کبرای من
مدتے باید که ابعاد تنزل سطے کنم | تا ترقی را دهد دست اینکه بوسد پای من
گر کسے همتای من باشد غنیمت دانمش | زانکه قدر من نداند کس بجز همتای من

واین کتاب مشتمل است بر چهار چمن چمن اول در حال سلاطین قطب شاهیه ... نهایه چمن دوم در حال ایالت و ریاست آصفیه و امارت دولت ... نظامیه سلمه الله ... چمن سوم در نخلبندی حال حیدرآباد چمن چهارم در ... چگونگی قلمرو ... بلاد و بالله الموفق الی الرشاد چمن اول در گلفشانی حال سلاطین ... دکن مولفه قادر صاحب ... و غیره

مخفی مباد که قبل ظهور ... شاهان اسلام در دکن مملکت تلنگ در قبضه راجهای قدیم آن دیار بود که در ... داشتند و در عهد بهمنیه هر گاه رایات اسلام در تلنگ مرتفع شد گماشتگان ... حسن خان سلطان قلی قطب الملک نوکر سلطان محمود بهمنی اورنگ نشین بیدر ... موصوف حاکم تلنگ بود و در گولکنده می ماند در سنه نهصد و هیجده هجری بهمنیه را ضعیف یافته نخستین خود را قطب شاه نامید و خود سر گردید و لشاهی علم برافراخت و گولکنده که بر سر گریوه قلعه کوچک سنگ چین بناے سالف الزمان بود عمارتش وسیع و منیع کرده محمد آباد نامیده مستقر خود نمود و در سنه نهصد و پنجاه و پنج هجری

عبد ... در ... سال میر محمد ... سید حسن میر محمد ... جا ...

در قتیله و جهد تا در عصر میکذراد و از دست غلام خود باشارهٔ جمشید پسر خویش
کشته شد و جمشید قطب شاه شد و از عیش دنیا اندک تمتع برداشته سنه نهصد
و پنجاه و هفت هجری بمرد و برادرش ابراهیم قطب شاه بر تخت نشست و بر قلعهٔ
گولکنده حصاری دیگر کشیده وسیع کرد و چند قلعه و چند عمارت بزرگ احداث نمود و چند
شهر بیدر کشور خود آباد فرمود و تالاب ابراهیم پٹن و تالاب حسین ساگر و چندین مساجد و
مدارس بنا کرد که تا حال موجود اند و این بادشاه کریم النفس و عادل با کل الطعمه لذیذه
رغبت کلی بسیار داشت و از مائده او خلقی متمتع میشد بست و یکم ربیع الثانی سنه نهصد و
هشتاد و هشت هجری روز پنجشنبه انتقال کرد و پسرش محمد قلی قطب شاه [illegible] [illegible] آباد کرد و
و سال دیگر سنه نهصد هشتاد و نه هجری بفاصله سه کروه از قلعه شهر [illegible] و گوشه محل و داد محل
چار منار و چار کمان و دار الشفا و عاشور خانه از ابنیه عالیه او [illegible]
و چار محل بنا کرده او [illegible] دیگر اثری ازان پیدا نیست
[illegible] بل و عاقل و عادل و باذل بود و شعر هم میگفت این بیت از وست

از التفات دلبر عالی مقام ما		گردون ز دست سکه شاهی بنام ما

هفدهم ذی القعده سنه یکهزار و بست هجری جامه هستی گذاشت و چون فرزند [illegible]
برادرزاده اش سلطان محمد قطب شاه بر اورنگ نشست و میر محمد مومن استر[illegible]
که دخل عظیم در امور سلطنت داشت و قطب شاهیه سید المجتهد العصر انگاشت
بسیار تکریمش میکردند روز عید الفطر این دو بیت گذرانید

با محبت باز بستم عهد و پیمانے توئی		کهنه جانی من فشانم پیش جانانے
خسته جانم کهنه لیکن جانفشانی تازه است		عهد سلطان نو است

این بادشاه عادل و فاضل و عابد و زاهد تہجد گذار ستودہ کردار شاگرد
قاضی محمد سمنانی بود و در فنون سپاہگری شاگرد آغا یوسف مکہ مسجد بنا کردہ
این بادشاہ است کہ بصرف ہشت الکہ روپیہ تعمیر یافتہ گاہی عروجی و گاہے
ظل اللہ تخلص میکرد این سہ بیت ازوست

دماغ و طبع عروجی چہ دلکشا چمن است	چنین مگوے کہ خود آسمان فرہنگ است

ولہ

عروج جاہم ز عشق و دولت اوست	این ہمہ حشمتم بہمت اوست
مست از بادہ نیست ظل اللہ	سرخوش از بادۂ محبت اوست

پسرش عبد اللہ قطب شاہ بست و ہشتم ذیقعدہ سنہ یکہزار و بست و سہ ہجری
پیدا شد در روز ولادتش منجمان گفتند کہ شاہ روے پسر تا دوازدہ سال نہ بیند
ورنہ زیان عظیم رو خواہد نمود شاہ برین سخن عمل کرد و از سال ولادت تا سال
دوازدہم ہر کس بخدمت اتالیقی مامور شد در عرض یکسال مرد چنانچہ دوازدہ اتالیق
مردند و در سال دوازدہم از روی حساب شمسی روزے چند باقی بود و از روی حساب
قمری مدت معہود سپری شدہ بود کہ شاہ بغایت مشتاق دیدار پسر گشت و جشن عظیم
ترتیب داد و بدیدار پسر چشم روشن کرد و پسر نیز مثل پدر صاحب جمال و فاضل و
عابد بود اما روی پسر دیدہ ہمان روز پدر بیمار شد و بعد چند روز چہارم جمادی الاول
سنہ یکہزار و سی و پنج ہجری رحلت کرد و نہ این عجائب المعتقد در ... روز دیگر
عبد اللہ قطب شاہ گردید مولانا رونقی تاریخ نوشت ۔ شد شاہ دکن قطب زمان
عبد اللہ ۔ و در ہمین سال میر محمد مومن ہم بجوار رحمت پیوست میر محمد سعید خان

اروستانی المخاطب بمیر جملہ معظم خان خان خانان سپہ سالار بود روزی پسرش
محمد امین خان بادہ خوردہ و مست بدربار آمد و بر مسند شاہی نشست قطب شاہ
شاہ ناخوش شد و مردم بعرض رسانیدند کہ میر جملہ چہار ہزار سوار ایرانی نوکر گذاشتہ
ارادہ گرفتن سلطنت میدارد و شاہ زیادہ متوہم گردیدہ میر جملہ برخواستہ پیش
اورنگ زیب رفت و بحضور شاہجہان باریافت و قطعہ الماس دریائے نور کہ از
دریائے کرشنا یافتہ بود و جوہریان شصت لک روپیہ قیمتش مشخص میکردند بشاہجہان
نذر کرد و بعد مردن سعد اللہ خان وزیر شد و ترغیب و تحریص گرفتن حیدرآباد نمود
و شاہ عبداللہ دو دختر داشت کلانرا با سید احمد عقد بست و عقد خرد با سید سلطان تجویز
نمود و سید احمد با سید سلطان رنجش داشت شب عقد داماد و دختر بخوے مانع آمدند و
بر سر فساد شدند کہ شاہ تنگ گشتہ بہ ابوالحسن کہ یکی از اخوان زادہ ہاے شاہ بود
عقد بست و ابوالحسن مرد غریب لا ابالی بود و بیشتر در تکیہ ہای فقرا می نشست
چون سید سلطان خبر یافت اسباب شادی سوختہ با خاطر افروختہ بدر رفت و پیش
اورنگ زیب شتافتہ نوکر شد و میر جملہ دختر خود بعقد وی سپرد و بعد ازین عبداللہ شاہ
سنہ یکہزار و ہشتاد و دو ہجری انتقال کرد و ابوالحسن بمدد سید مرتضی چار قب شاہی پوشید
و بہ لقب تاناشاہ مشہور گردید تانا در زبان تلنگی طفل را می گویند و اکثر خصائل این
بادشاہ طفلانہ بودند یعنی کنا و مادنا کہ ہر دو مشرک متعصب بودند مختار کار شدند و مراسم
مشرکین را رونق دادند و در خرابی اہل اسلام افتادند و شرفا و سادات بجان آمدند
و تاناشاہ کہ نازک دماغی آن ضرب المثل ست بجز عیش و عشرت ہیچ کار متوجہ نمیشد
و این دو مشرک بر وے مسلط بودند وقتیکہ عالمگیر رو بدکن نہاد و بار اجہ ستارہ

جنگید این هر دو مشرک خفیه استعانت راجه کردند چون عالمگیر بلده بیجاپور را محاصره کرد
و با سکندر عادل شاه جنگید علانیه ابوالحسن را ترغیب مددگاری والی بیجاپور دادند
ابوالحسن بعالمگیر نوشت که من تا حال پاس بزرگی میکردم حالا که ایشان سکندر را یتیم
دانسته بروی تاخته اند بسرداری خلیل خان چهل هزار سوار و پیاده روانه میکنم و می بینیم
که ایشان از کدام که ام می جنگند عالمگیر که از مدتی ناخوش و در فکر تسخیر تمام ملک دکن
بود چهره برافروخت و بهادرشاه را بر سر ابوالحسن فرستاد و خلیل جنگیده شکست خورده و
گلبرگه بدست بهادرشاه آمد و سپاه عالمگیر با بهادرشاه در حوالی حیدرآباد رسید و در شهر
تلاطم افتاد و ابوالحسن از عمارت چارمحل در قلعه گولکنده رفت و در شهر طرفه هول راه یافت
هر کس طرفی میگریخت و آبرو میریخت و مردم او باش دست بغارت دراز کردند و
ملک و ناموس خلقی خراب نمودند شاهزاده چون برین حال مطلع شد لشکر حیدرآباد در
و سپاهش اکثر شهر را تاراج نمودند ابوالحسن ایلچی فرستاد و پیام داد که جنگ از من و شماست
رعایا چه قصور کرده اند بهادرشاه حکم امان در داد و [illegible] و سرکشان و ظالمان را سزا
داد و بعضی را در پای فیل بست و گردن زد تا غبار فتنه نشست و چون ابوالحسن و
بهادرشاه هر دو شیعی المذهب بودند بچند شرط صلح فیمابین قرار یافت از انجمله این
مادنا هر دو کافر را که ماده فساد بودند شهزاده طلب کرد ابوالحسن سر هر دو بریده فرستاد
شهزاده بعالمگیر خبر کرد و به جشن آباد گلبرگه ورود آورد عالمگیر بظاهر هیچ نگفت و چندی
خاموش ماند چون بیجاپور فتح کرد و سکندر عادل شاه را اسیر نمود سنه یکهزار و نود
و هفت به گلبرگه آمد و گفت که ابوالحسن متمرد است چرا پیش ما حاضر نشد و فسق و فجور او
از حد گذشته است می باید که این بی دین را از مسند بردارم این بگفت و کوچ

و بیست و چهارم ربیع الاول سنه یکهزار و نود و هشت هجری در ظاهر قلعه محمد آباد
گولکنده فرود آمد و ترتیب جنگ مردانه نموده و تا هشت ماه و دو یوم جنگهای
هولناک شدند آخر روح الله خان و رستم خان سپاه ابوالحسن را رشوت داده
با خود آمیختند عبدالله خان قوم پنی بکرام وقت شب یک دروازه قلعه که بدست
او بود بکشاد روح الله خان رستم خان صف شکن خان خواجه مکارم و دیگر
سرداران عالمگیر آخر شب با فوج در قلعه در آمدند و ابوالحسن خبر تفحص می‌دید عبدالرز
اق لاری ندیم تاناشاه مردانه جنگید و زخمهای هولناک برداشته بر زمین افتاد و چند صد
غلامان حبشی پائین ارک دلیرانه جنگیده کشته شدند و صبح قلعه تصرف سرداران
عالمگیر در آمد مختار خان وغیره امرای عالمگیر بیباکانه مجلس ابوالحسن آمدند وی تعظیم کرد
و هر یک را نشانید و چون خوان سامان دسترخوان چند مهمانان ناخوانده را گفت که
بسم الله ما حضر حاضر است و یکی بخوردن رغبت نکردند با ... ابوالحسن
ما خورده بر فیل سوار شده پیش بهادر شاه رفت که زیر قلعه ایستاده بود و گویند مروارید
انگشتری خود برآورده بشاهزاده داد و بحکم عالمگیر در یک خیمه نظربند شد و عیال وی نیز
از قلعه دران خیمه آمدند و این واقعه در ماه ذیقعده سنه یکهزار و نود و هشت هجری وقوع

و نعمت خان عالی تاریخ چنین منظوم نموده

بوالحسن مع آنست جا بجا محل
چون برون رفت و بجایش نشست
بدرش کرد ز امیان تقدیر
شاه اورنگ زیب عالمگیر

بعد این سانحه در ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و نود و نه هجری عالمگیر خزائن و دفائن
بضبط در آورده مبلغ شصت و هشت لکه و پنجاه و یکهزار هون و دو کرور پنجاه و سه هزار
و تاناشاه
و این دو شرک بروی مسلط بودند و ... سمیر

و بیه سوای جواهر نفیس و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره و غیره و اسباب گران بها بدست
چند گردید بادشاه از حیدرآباد کوچیده بقلعه احمدآباد بیدر رفت و ابوالحسن را بحسب
جان سپار خان بقلعه دولت آباد فرستاد و تسخیر بنام قلعه [illegible] گشت که در حصن [illegible] محتاج
محتاج نزد [illegible] سنه یکهزار و یکصد و دوازده هجری ابوالحسن بعارضه اسهال جان بحق تسلیم
نمود و در روضه خلدآباد مدفون شد عمرش شصت و [illegible] سال بود و در یک تاریخ بنظر گذشت
که ابوالحسن از روز ولادت خویش چهارده سال در لهو و لعب گذرانید و چهارده سال تحصیل در
علم بسر برد و چهارده سال در خدمت فقرا شیخ [illegible] کرد و چهارده سال بر مسند شاهی
داد عیش داد و چهارده سال در قید خانه ایام زندگی بسر کرده برد و مخفی مباد که ستاره در
ملک [illegible] تصرف اورنگ زیب در آمد و نواب زیب النسا بیگم تاریخش چنین گفت

معجزه بیضا شق القمر عیان شد
اعجاز خسروی بین شق ستاره آمد

و علامه عبدالجلیل بلگرامی چنین داد بلاغت داده

چو شه اهام زنجر خسرو آورد — نوردو اسم اعظم در شماره
قلاع کفر شد مفتوح فی الحال — ز تیغ او عدو شد پاره پاره
زنگ ستان شه بر بدا اتمام — برابر چار الف کردم نظاره
چنین تاریخ گفتن اعتراضی است — شد از عبدالجلیل این آشکاره

و له

چو سیوا و سنبها ورا مانگیتی — ز تیغ شهنشاه گشتند پاره
الفهای این هر سه تا را بیکجا — نمودیم تاریخ فتح ستاره

رکن دوم در حال ایالت و ریاست آصفیه و امارت و دولت نظامیه

سلمہ اللہ تعالی ازروی گلزار آصفی و خزانہ عامرہ و سرو آزاد و ماثر الامرا و تاریخ رشید الدینخانی
و خورشید جاہی و نصر اللہ خانی مشتمل بر چہار فصل **فصل اول** در ذکر گماشتگان تیموریہ
تا آصفجاہ — عالمگیر ہرگاہ سلطنت حیدرآباد از ابوالحسن تانا شاہ گرفت صوبہ داری
دکن حوالہ جانسپار خان نمود و چون در سنہ یکہزار و یکصد و سیزدہ ہجری بمرد رستم دلخان
پسرش صوبہ دار شد و در سنہ ہزار و صد و شانزدہ رستم دلخان ضلعدار اورنگ آباد گشت
و از پیشگاہ شہزادہ کام بخش داؤد خان پنی صوبہ حیدرآباد شد باز از طرف بہادر شاہ
در سنہ ہزار و یکصد و نوزدہ ہجری یوسف خان صوبہ شد و در عہد محمد شاہ دہلی مبارزخان
عماد الملک صوبہ گردیدہ و در سنہ یکہزار و سی و یکصد و ہفت ہجری مبارز خان با
آصفجاہ جنگیدہ کشتہ شد و حیدرآباد در دست آصفجاہ آمد **فصل دوم** در نسب
آصف جاہ قمر الدین آصفجاہ نظام الملک چین قلیچ خان بن شہاب الدین غازی الدینخان
فیروز جنگ بن عابد خان سمرقندی مخاطب بہ قلیچ خان بن خواجہ اسمعیل بن خواجہ عزیز عالم
بن محمد عالم بن محمد مومن بن محمد درویش بن شیخ جاوید بن شیخ فتح اللہ ثانی بن شیخ جاوید
سرمست بن نجیب الدین بن شیخ فتح اللہ بن تاج الدین بن علاؤ الدین بن نور الدین
بن ابی حفص بن شیخ شہاب الدین سہروردی بن شیخ محمد بغدادی بن بہاو الدین بن
عبداللہ صوفی بن محمد سعید بن قاسم علی رومی بن نصر الدین بصری بن محمد قاسم بن عبداللہ
بصری بن عبدالرحمن مکی بن ابوالقاسم بن ابو محمد مکی بن محمد بن ابوبکر صدیق خلیفہ اول
فصل سوم در ذکر امارت آصفجاہ باید دانست کہ عابد خان از سمرقند بعہد شاہجہان
در ہند آمدہ ... ری منصب یافت و چون عالمگیر تاج بر سر گذاشت عابد خان را منصب
ہزاری و ... خان داد و در سنہ یکہزار و ہفتاد و یک ہجری بمنصب صدی

و سه هزار پانصدی کامیاب گردید باز صوبه اجمیر باز صوبه ملتان تفویض نمود و باز
سنه هزار و نود عابد خان بحج رفت و چون باز آمد منصب پنجهزاری یافت و بست
و چهارم ربیع الاول سنه هزار و نود و هشت هجری وقت محاصره گولکنده بضرب گل
بر دست راست زخمی شده بعد سه روز مرد پسرش شهاب الدین اول سنه هزار و نود و
هفت هجری منصب سه صدی باز پانصدی و باز بخطاب فیروز جنگ غازی الدینخان
مباهی گردید و دمادم ترقی یافته در مدت قلیل هفت هزاری شد و با وزیر النسا بیگم
دختر سعدالله خان وزیر شاهجهانی کتخدا گردید و در عهد بهادر شاه بصوبه داری گجرات
سرفراز شده همانجا سنه یکهزار و یکصد و بست هجری کوس رحلت فرو کوفت و از بطن
دختر سعدالله خان وزیر قمرالدینخان سنه یکهزار و هشتاد و دو پیدا شد نیک بخت
تاریخ ولادت اوست اول از عالمگیر چارصدی باز نه صدی باز دو هزار پانصدی منصب
و خطاب چین قلیچ خان یافت باز سه هزار پانصدی شد باز خدمت فوجداری بیجاپور
و باز صوبه داری بیجاپور یافت و باز چار هزاری و باز پنجهزاری منصب یافت بعد مردن عالمگیر چون
شاه عالم بهادر شاه بر اورنگ نشست قمرالدین منصب شش هزاری و خطاب خان
دوران یافت و بر خدمت صوبه داری اوده سربلند شد و باز ترک خدمت نموده مدتے
در رنگ صوفیه گوشه نشین در دهلی ماند و چون بهادر شاه مرد و معزالدین جهاندار شاه بر تخت
نشست باز منصب ششهزاری قبول نموده در سلک امرای شاهی در آمد و چون فرخ سیر
افسر بر سر نهاد منصب هفت هزاری و خطاب نظام الملک مایه مباهات اندوخت و
صوبه دار دکن تا حد کرناتک گشت و در اورنگ آباد قرار گرفت و باز بحضور فرخ سیر رفت
و صوبه سنبل مرادآباد گشت و هر گاه فرخ سیر در گذشت و رفیع الدرجات پا بر اورنگ

چهار دو در دو ماه از پا درآمد روشن اختر محمد شاه تخت نشین گردید نظام الملک صوبه داری
مالوه یافت و از مالوه سنه یکهزار و یکصد و سی و دو هجری عزم تسخیر دکن در سر کرد و قلعه آسیر
از طالب خان و برهان پور از انور خان باشتی گرفت و سیزدهم شعبان سال مذکور از سید
دلاور علیخان سادات باره در سواد حسن پور سرکار هندیه جنگید و سید کشته شد و یازدهم ماه
شوال سال مذکور [illegible] بالاپور نواح صوبه برار سید عالم علیخان مصاف نمود و سید
کشته شد و از این سر [illegible] دکن مسخر او و استقلال تمام بهم رسانید و اورنگ آباد دستگاه
کرده در دهلی نواب [illegible] امین علیخان وزیر باشاره محمد شاه از دست میر حیدر خان کاشغری
[illegible] نظام الملک [illegible] محمد شاه سمت دهلی رفت و در سنه یکهزار و یکصد و سی و پنجم علاوه
صوبه داری دکن خدمت صوبه داری گجرات و مالوه یافت و در امرای شاهی نفاق و در سلطنت
دهلی ضعف کلی رو نمود و در سنه یکهزار و یکصد و سی و شش فرمان صوبه داری دکن بنام مبارز خان
عماد الملک محمد شاه نوشت نواب نظام الملک چون چنین دید خود را رنجور نمود و گفت که هوای
مراد آباد مرا سازگار است از شاه اجازت گرفته مراد آباد روان شد و از راه عطف عنان
نمود و بسرعت راه دکن پیش گرفت بست و سوم محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و هفت
با مبارز خان جنگید خان موصوف در میدان کشته شد و نظام فتح یافته رئیس دکن گردید محمد شاه
درینوقت نظام را قوی دست دیده فرمان استمالت نوشت و آصفجاه خطاب بخشید و در سنه
یکهزار و یکصد و پنجاه هجری بدهلی طلب فرموده بجنگ مرهته مامور کرد بماه رمضان سال مذکور
نظام در سواد بهوپال با مرهته میدان جدال آراست و خبر آمدن نادرشاه از ایران شنیده
با مرهته صلح کرده بدهلی رفت و بعد واقعه نادرشاه سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و سه هجری بعید را باز
دکن سفر کرد ناصر جنگ که در اورنگ آباد بود باغوای سران سپاه با پدر صف آرا شده بودند

دستگیر آمد و نظام فتحیاب گشت و در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و شش هجری
بکرناٹک رفت و قلعه ترچناپلی از مرہٹہ گرفت و انورالدین خان شہامت جنگ را
حکومت در آن بخشیده باز آمد در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت هجری قلعه بالکنڈه
که از قلاع نامی دکن در دست مرہٹہ بود بجنگ در چنگ خود آورد و در سنه یکهزار و
یکصد و شصت و یک هجری خبر آمدن احمد شاه درّانی از حد و افغانستان بهندوستان
شنیده به دهلی روان شد و به برهانپور رسیده خبر یافت که احمد شاه ابدالی از احمد شاه
تاجدار دهلی شکست خورده رفت نواب فسخ عزیمت کرد و در برهانپور سال مذکور بیمار شد
و چهارم جمادی الثانی سنه مذکور مرد نعش او را در روضه قریب دولت آباد متصل
اورنگ آباد در احاطه شاه برهان الدین غریب دفن کردند **فصل چهارم** در ذکر اولاد
آصفجاه تا آخر سنه ۱۳۰۳ هجری و آغاز امارت میر محبوب علیخان نصفا بهادر آصفجاه ششم دام اقباله
آصفجاه شش پسر داشت میر محمد پناه امیر الامرا میر احمد نظام الدوله ناصر جنگ میر محمد
امیر الممالک صلابت جنگ میر نظام علی آصفجاه ثانی میر محمد شریف برهان الملک
بسالت جنگ میر مغل ناصر الملک همایون جاه — بعد انتقال نظام الملک آصفجاه بر مسند
ایالت میر احمد نظام الدوله متمکن شد هدایت محی الدین خان مظفر جنگ دخترزاده نظام الملک
مرحوم حاکم بیجاپور سر از طاعت پیچیده بمشورهٔ حسین دوست خان ارکاٹی هوای
تسخیر ارکاٹ در سر کرده نصارا قوم فرانسیس نه پلچری را ملازم گرفته به انورالدین خان
شهامت جنگ گوپاموی که از وقت نظام الملک ناظم ارکاٹ بود لشکر کشید شهامت جنگ
مقابله کرد و در همین معرکه باده سرخ ممات چشید نظام الدوله خبر یافته از اورنگ آباد با هفتاد
هزار سوار و سه هزار پیاده جرار و توپخانه آتشبار با کمال اقتدار روان شد و پانصد کرده

مسافت طی کرده در سوار پلچری بست و ششم ربیع الآخر سنه یکهزار و یکصد و شصت و سه
هجری معرکه قتال آراست و مظفرجنگ را زنده اسیر و دستگیر نموده بر شکال در ارکاٹ
گذرانید همت خان وغیره افاغنه نوکران نظام الدوله بطمع دنیوی با مظفرجنگ و
افسران فرانسیس سازش کردند و هفدهم محرم سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری
نظام الدوله را شهید نمودند و مظفرجنگ را از قید برآورده بر مسند امارت نشانیدند و رو
بحیدرآباد آوردند در اثنای راه فیما بین افاغنه نقار پیدا شد و باهم خونریزی گردید مظفرجنگ
و همت خان و دیگر چند سرداران کشته شدند سران سپاه نظامیه امیر الممالک میر محمد خان
صلابت جنگ را رئیس کردند و بحیدرآباد شتافتند و میر محمد پناه امیر الامرا در دهلی خبر شهادت
ناصرجنگ برادر خود شنیده بهوای ریاست دکن بجناح استعجال باورنگ آباد رسیدند و
هفتم ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری بمرگ مفاجات جان بحق تسلیم نمودند
رفقا نعش بدهلی بردند و درین وقت فتنها در ریاست دکن رو نمودند که شرحش بسیار است
آخر سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری میر نظام علیخان آصفجاه ثانی از پیشگاه برادر
خود امیر الممالک صوبه داری برار و میر محمد شریف برهان الملک صوبه داری بیجاپور یافتند
و در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد هجری برهان الملک از بیجاپور در اورنگ آباد نزد برادر
آمده منصب وکالت مطلق یافت و میر نظام علیخان آصفجاه ثانی هم از برار باورنگ آباد
رسیده برهان الملک را از عهده وکالت معطل کرده اختیار ریاست بدست خود آورده و ملقب
به لقب ولیعهد شد سرداران فرانسیس خواستند که دست اقتدار آصفجاه ثانی را کوتاه نمایند
آصفجاه ثانی در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری حیدرجنگ سرخیل فرانسیس را از ان
را در خیمه خود کشته اسپ سواره بدر رفت و امیر الممالک رو بحیدرآباد نهاد آصفجاه ثانی

با جانوجی بهوسله مکاسدار برار جنگیده باز صلح نموده پیش برادر خود امیر الممالک رفت و درین
فساد و آوند نیز شهها ملک بسیار در دست پیشوا راجه پونه رفت که تفصیل آن بسیار است
و صرف حیدرآباد و بیدر و برار در دست اولاد نظام الملک ماند و چون شوکت و قوت
پیشوا از قتل بهاؤ و جهنکو و لسواس رائو در سواد کرنال از دست سپاه احمد شاه درانی
مضمحل گردید آصفجاه ثانی با امیر الممالک برآمده تا هفت کروه پونه رایات غنیم را نگونسار
کرد ناگاه میر مغل ناصر الملک با غنیم پیوست باین سبب فیما بین راجه پونه رگهناتهه راو و مادهو راو
و نواب آصفجاه ثانی صلح شد و از صوبه اورنگ آباد و بیدر بهر قدر ملک در دست پیشوا
والی پونه بود باز بدست آصفجاه ثانی آمد و چهاردهم ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و
پنج هجری در بیدر آصفجاه ثانی برادر خود امیر الممالک را گرفته قید کرد و شاه عالم عالی گوهر
بادشاه دهلی فرمان صوبه داری دکن بنام آصفجاه ثانی فرستاد نواب در بیدر استقبال نموده
فرمان را بدست تعظیم گرفت و مستقل والی حیدرآباد شد و درین وقت فیما بین رگهناتهه راو
و مادهو راو مناقشه رو نمود و آصفجاه ثانی حمایت رگهناتهه راو کرد مادهو راو شکست خورده
سر بر خط فرمان عم خویش رگهناتهه راو نهاد و رگهناتهه راو در عوض این استمداد ملک پنجاه
لک روپیه و قلعه دولت آباد که سابق از اولاد نظام الملک بدست راجهای پونه آمده بود
پیشکش ساخت و ناصر الملک که نزد راجه پونه بود از کرده خود پشیمان شده خواهان عفو تقصیر شد
و بعد عفو جبهه در اردوی آصفجاه ثانی داخل گردید و بغمازی و فتنه پردازی بعض امرا
آصفجاه نا از رگهناتهه راو مکدر شده بر سر تنش فوج کشید رگهناتهه راو طاقت جنگ در خود
ندیده با سی هزار سوار تاراج ملک نظامیه اختیار کرد و آصفجاه ثانی نیز تخریب کشور غنیم احیا
نمود و تا پونه ملک حریف را تاراج کرده پونه را آتش زد و بسوخت میر اولاد محمد خان دکا

پسر مشیر الملک مرد مشیر الملک بسیار غمگین شد آصفجاه ثانی برای تسلی خاطر سلیمان جاه
و کیوان جاه هر دو پسر خود را فرزندی مشیر الملک داد و ابواب رافت بر کشاد
و چون روبروی آصفجاه ثانی عالیجاه شفقا گشته بود بعد رحلت شان آصفجاه ثانی
سکندر جاه پا بر سر امارت گذاشت و عمر عزیز در کاخ دولت بعزت بسر برد در ماه
ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری پیدا شد و هفدهم ذیقعده روز جمعه سنه
یکهزار و دو صد و چهل و چهار هجری وفات یافت و مختصر وقائع عهد ایشان اینست که بعد
مشیر الملک سنه یکهزار و دو صد و بست هجری بعالم بقا شتافت میر ابو القاسم
المخاطب بمیر عالم را خدمت دیوانی عطا کرد و هرگاه بست و یکم شوال روز جمعه سنه
یکهزار و دو صد و بست و سه هجری میر عالم جهان فانی را گذاشت منیر الملک حیدر یار خان
داماد میر عالم را خدمت دیوانی سپرد یادگار میر عالم بیرون شهر تالاب کلان است که
ازان نهر بریده در شهر آورده اند و خدمت پیشکاری براجه چندو لال بهادر کهتری تفویض
گشت و راجه صاحب مختار کل شدند و منیر الملک برای نام دیوان ماندند و بعشرت
زندگی بسر بردند هشت دختر و نه پسر سکندر جاه بودند اسمای پسران باین تفصیل اند
میر فرخنده علیخان ناصر الدوله - میر تشبیر علیخان صمصام الدوله - میر گوهر علیخان
مبارز الدوله - میر تفضل علیخان سیف الدوله - میر منور علیخان منور الدوله - میر
فیاض علیخان ذو الفقار الدوله - میر محمود علیخان قطب الدوله - میر داور علیخان قمر الدوله
میر فتح علیخان مظفر الدوله - هرگاه چنانکه مذکور شد سکندر جاه از دار ناپایدار به
دار القرار شتافتند نواب ناصر الدوله بهادر رونق بخش مسند فرمانروایی شدند ایشان از
بطن فضیلت النسا بیگم یازدهم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و دو صد و هشت هجری

پیدا گشتند و در قصر امارت بعیش و فراغت ایام زندگانی بپایان آوردند و بعارضهٔ
پیچش بست و دوم ماه رمضان سنه یکهزار و دو صد و هفتاد و سه هجری عالم فانی را
گذاشتند و در عهد ایشان هرگاه منیر الملک مردند راجه چندو لال صاحب پیشکار رتن تنها
راتق و فاتق جملهٔ امور ریاست شدند و حضور پرنور بندگان عالی آصفجاه چهارم بذات خود
بهیچ کار توجه نکردند وقائع عهد اقتدار راجه صاحب موصوف بوجه اختصار قلم انداز نموده
صرف اینقدر مجملاً مینویسیم که ایشان سخی بودند و قوم سکهه و روهیله و عرب در دور ایشان
قوی دست گردیدند و فیما بین خانه جنگیها نمودند آخر سکه و روهیله مغلوب و عرب غالب
گشتند و چون ملک را باجاره میدادند و با نتظامیکه می بایدکمتر توجه میکردند کشور از تعدی
عمال تباهی پذیرفت و محاصل کمتر شد و حال امرا و جاگیرداران دگرگون گردید و در خزانه
چیزی نماند و نوکران از نیافتن تنخواه بجان آمدند سه لکه و چند هزار روپیه در ماهه که بابت
تنخواه سپاه انگریزی بدولت انگلشیه داده میشد از تهی شدن خزینه در ارسال آنهم تعویق
رو نمود و چون قریب یک کرور روپیه سرکار انگریز بهادر بر دولت نظامیه قرض شد
نوبت مطالبه رسید راجه صاحب از مسند پیشکاری و مختاری برخواسته عزلت نشین
شدند و راجه رامبخش پسر راجه گوبندبخش خلعت پیشکاری پوشیدند و سراج الملک پسر
منیر الملک سرپیچ دیوانی بر دستار بستند و چون از ایشان انتظام نشد از منصب افتادند
و امیر کبیر شمس الامرا بهادر اول برکار دیوانی مامور گشتند و بعد چند ماه گذاشتند باز راجه
رامبخش پیشکار و بعد چندے سراج الملک دیوان شدند و بسیار تدبیر کردند مگر مدعا
نیافتند آصفجاه چهارم آنچه در خزانه و جیب خاص و قلعه گولکنڈه داشتند برای رفع خسارهٔ
ریاست و فیصلهٔ تنخواه انگریزی دادند مگر کافی نشد و تقاضا سخت رو نمود آخر مجبور گشته

بآخر دهم ماه ذیحجه وارد دهلی دربار قیصری شد با چند سرداران نامی و خیر خواهان گرامی
رونق بخش دهلی گردیدند و در جشن شامل شدند و در همین سال سالار جنگ برای
حصول ملازمت ملکهٔ لندن و قیصر هند بشهر لندن رفتند و با احترام ملاقی شدند و
باز گشتند و در سنه ۱۲۹۹ هجری بندگان عالی بسیر اورنگ آباد شتافتند و مع الخیر بدولتخانه
آمدند و ناگاه بتاریخ بست و ششم ماه ربیع الثانی سنه ۱۳۰۰ هجری بعارضه هیضه سالار جنگ
بهادر انتقال نمودند رحلت شان موجب ملال خاطر خاص و عام شد تا مسند نشینی
بندگان عالی دام اقباله راجه راجایان فرزند بهادر نرائن پرشاد پیشکار مختار کار قرار یافتند
و بها صابت رای گورنمنت مقرر شد که بعض امور نظم و نسق بمشوره خورشید بهادر و
بشیر الدوله بهادر و میر لائق علیخان بهادر خلف سالار جنگ بهادر و پیشکار صاحب بهادر
جاری شوند و آخر سال یکهزار و سه صد هجری معلوم گشت که حضور پر نور شانزدهم ماه صفر
سنه ۱۳۰۱ هجری برای ملاحظه نمایشگاه کلکته بسواری ریل رونق افروز خواهند شد
و از انجا در ماه ربیع الاول مراجعت خواهند فرمود و پنجم ماه ربیع الثانی سنه ۱۳۰۱ هجری مطابق
سوم فروری سنه ۱۸۸۴ع موافق بست و ششم اسفندیار ماه سنه ۱۲۹۱ فصلی که سن مبارک
هجده سال خواهد بود بر سریر جهانبانی متمکن خواهند شد در ذیحجه آخر سنه ۱۳۰۰ هجری که اتفاق
رفتن راقم این تاریخ بحیدرآباد شد و تقریظ دیوان جد امجد جنابعالی که بتوجه خاص طبع گشته
بتحریر آوردم در ماه محرم سنه ۱۳۰۱ هجری نخستین بواسطه والا مراتب راجه گردهاری پرشاد صاحب
صدر سر رشته دار فوج باقاعده دولت نظامیه و عالی مناقب آغا میرزا صاحب
سرور جنگ اتالیق حضور از مهاراجه نرائن پرشاد صاحب بهادر پیشکار ملاقات دست داد تا دیر
گفتگو بکمال رافت کردند و از حال نظم و نسق ریاست عالیه بهوپال امور جزئی و کلی پرسیدند

و از زبان شفاهی شنیده خورسند گردیده بودند و شکر نوازش خود نمودند و من بعد در مجلس
همایون بندگان عالی حسب الطلب مع عصا جمیع موصوفین رفتم و بار یافتم و نوازش
بجا آوردم و کتاب آئین معین ترجمه دستور العمل کلی از راجهای هند که قبل دو هزار
سال فرمانروا بود از تالیف خود پیشکش کردم نذر شنیده پذیرفتند و قریب کرسی
محمد عباس را اذن نشستن دادند و سرپیچ مرصع الماس از دست مبارک بر سرم بستند
بالیقین صورت همایون دیده دریافتم که ذات بابرکات فخر خاندان است و از چهره مبارک
آثار بزرگی و اقبال نمایان بذهن رسا و فراست و ذکا موصوف اند و به فتوت و مروت
و شجاعت و سخاوت معروف **فرد**

این مراتب که دیده ام خبر نیست — کار کلی هنوز در رفت در است

چمن سوم محمد قلی قطب شاه بفاصله سه کروه از قلعه محمد آباد گولکنده لب رود موسی
شهر آباد نمودن بخاطر داشت جائیکه در سنه نهصد و هشتاد و یک هجری بر رود مذکور
والد ماجد او پل سنگین دو صد ذراع طویل دوازده گز عریض و چهارده گز مرتفع
مستحکم بصرف لک و شش هزار روپیه بنا کرده بود و شخصے صراط المستقیم
تاریخش یافته گذرانید و پانصد هون طلا انعام یافت هرگاه مالک تاج و تخت شد
شهر آباد کرده بهاگ نگر نام نهاد لفظ حافظ ماده تاریخ یافت و باز عمارت چار منار
در وسط شهر ساخت و تاریخش یا حافظ گفت باز بهاگ نگر را حیدر آباد نام نهاد و تاریخش
فرخنده بنیاد فرمود این شهر در عهد قطب شاهیان در دو پنج کروه آباد بود و حالا آبادانی
این شهر مع معسکر انگریزی تخمیناً در دور بست کروه باشد و سابق این شهر فصیل نداشت
مبارز خان بنیاد فصیل انداخت و نظام الملک آصفجاه ساخت و درین شهر پناه

سیزده باب کلان و سیزده دریچه واقع اند و سه صراط بر رود موسے مبنی هستند یکی
جسر قدیم مذکورالصدر که بنام پل نیروا مشهور است دوم پل چادرگهاٹ که نواب
ناصرالدوله بهادر مرحوم آصفجاه چهارم سنه یکهزار و دوصد و چهل و پنج هجری
سه صد گز دراز و پانزده گز بلند بصرف هشتاد و پنجهزار روپیه بنا کرده اند و سوم پل
افضل الدوله بهادر مغفور آصفجاه پنجم است دوم دهلی دروازه که در سنه یکهزار و دوصد و
هفتاد و پنج هجری تعمیر یافته و اندرون شهرپناه (۱۴۹) محله و بیرون (۱۰۶) محله
آباد اند که درین محلات داخل و خارج فصیل و عسکر سکندرآباد (۳۵۴۹۵۲) مرد و زن
بموجب مردم شماری سنه ۱۸۸۱ع میباشند و اسماے ابواب و دریچه‌ها این است
دهلی دروازه قدیم - دهلی دروازه جدید - چادرگهاٹ دروازه - دبیرپوره دروازه -
دروازه یاقوت پوره - دروازه تالاب میر جمله - گولی دروازه - لعل دروازه - علی آباد
دروازه - دروازه غازی بنده - فتح دروازه - دودباولی دروازه - دروازه پل نرده
کهڑکی بوہیره - کهڑکی میر جمله - کهڑکی ماما - کهڑکی رنگ علیشاه - کهڑکی بودله - کهڑکی دارالشفا
کهڑکی کلاله - کهڑکی گاؤر - کهڑکی حسن علی - کهڑکی چنپه دروازه - کهڑکی چارمحل - کهڑکی دود
باولی - کهڑکی کهاران - و اندرون و بیرون شهر زیاده از پانصد مسجد خورد و کلان خواهند
بود کلان‌تر از همه مکه مسجد است ارتفاعش از خاک انداز تا قمه گلدسته سی و شش گز
معماری زمین مسجد در عرض و طول ۱۹۵ گز مربع حوض چهارده گز مربع دالان مسجد
پنجدر و سه درجه در طول شصت و پنج گز و در عرض چهل و دو گز هشت گره چار محراب
مساوی هر یک هشت و نیم گز عریض و در درمیان ده نیم گز عریض سقف بدو سقف
تو بر تو از آهک و آجر که درمیان آن مثل سرداب جاهی وسیع است و در صحن مسجد جانب

جنوب پنج مجره سنگ مرمر هستند مزار عمده بیگم مزار نواب نظام علیخان مزار نواب سکندر جاه مزار نواب ناصر الدوله مزار نواب افضل الدوله و بر هر چهار مجره نوابان این تواریخ کنده اند

بروح پاک میر نظام علی مدام / خوانند با وضو همه اشخاص فاتحه
زین مصرعه عجیب دو تاریخ را بخوان / مستوجب بهشت و باخلاص فاتحه ۱۲۱۸

چون سکندر جاه از آفاق رفت / هر مکان شد از غمش بیت الحزن
بر کشیدم آه گفتم سال او / راهی فردوس شد شاه دکن

ایضاً

کرد شاه دکن ز دهر کنار / در هزار و دو صد و چهل و چهار

چو رفت نواب ناصر الدوله سوی جنت ز دار فانی / خدایش بخشید و کرد بخشش بفضل و رحمت مقام اعلی
مه صیام از شهور بود و بود بست و یکم از آن مه / که داد ایزد بقصر جنت بصدر عزت مقام اعلی
هاتف غیبی برای سالش بگوش جان خواند مصرع خوش / بناصر الدوله داد یزدان میان جنت مقام اعلی

نبی الممالک ماح الجنة / والممدوح فاتح الجنة
ثمت تاریخ وفاة المرحوم / افضل الدولة راح الجنة

و قریب این مسجد در ناف شهر عمارت چار منار است باین هیئت که در درجهٔ اول بچهار طرف چار محراب کلان و عریض و بلند که هشت گز عرض هر محراب است و در وسط آن زمین مربع بقدر ده گز مسقف بقدر دو درجه مناره مرتفع از اندرون مقعر و از بالا مسطح و در میان این زمین حوض بقدر پنج گز مربع ساخته بودند که الحال مسمار گردیده و بر هر چهار گوشه چار منار دوازده پهل که از اندرون جسامت آن زینه های پیچ برای بالا رفتن ساخته اند و بسا

درجهٔ دوم بالای آثار محرابها چار طرف چار صفه بزرگ بنا کرده اند و بالای آن
که درجهٔ سوم باشد صحن و بسمت مغرب صفه مسجد خرد مسقف و هر چهار منار دیگر از اساس
مسجد دو درجه عالی و هر منار پنج درجه و شصت و شش گز بلند است اکثر عمارت شهر
پخته طرز مغلی و هندی و انگریزی آمیز و مجلسرای بندگان عالی و امیر کبیر سالار جنگ
از جمله بیوت وسیع و رفیع و درون و بیرون شهر اکثر مساجد و مقابر و اماکن کهنه
بخط ثلث و نستعلیق آیات و تواریخ منظوم و منثور کنده اند از انجمله بر مقبرهٔ موسی
قادری بسیار تواریخ منقوش اند منجمله آن قطعه که نقل برداشتم اینست

زین جهان رو تافته چون حضرت موسی ولی — از جمال خویش کرده آنجهان را بتجلی
از دم آداب رضوان گفت آمد در جهان — نور چشم احمد و حسنین و زهرا و علی
شاه موسی بود بس روشن ضمیر — رخت رحلت بست چون زین دار و گیر
با دل غمناک تاریخ وفات — گفت هاتف بود این شیخ کبیر
شاه موسی قادری آن شیخ والا مکنت — از جهان رو تافته رفته بجنت اندرون
سال ویلا چون بجستم هاتفم گفتا بدان — از شجاعت قوت و لطف از سخاوت شد برون

دائرهٔ میر مومن کهنه قبرستان مومنین در شهر است و در انجا بر الواح قبور صدها کتابه
نقش اند از انجمله این چند کتابه که باتفاق نقل برداشتمش شد این است

شب آدینه بست و نه ز رمضان — روانه سیده سوی جنان شد
بر آمد سال تاریخ از سر حیف — بجنت فاطمه بیگم روان شد
سید والا مکان عالی نسب — وادریغا از جهان معدوم شد
گفت صادق سال تاریخش چنین — میر زین العابدین مرحوم شد

جناب میر مهدی خان مرحوم | که بود او فدای نام حسنین
چو شد واصل برحمت جعفری گفت | وصال میر مهدیخان ز سبطین

چونکه دامن فشاند از دنیا | چشم خویشان ز اشک شد پرنم
عقل تاریخ رحلتش فرمود | وای افسوس عالیه خانم

چون بامر حق ز دنیا رفت ابراهیم بیگ | رخت هستی کرد سوی جنت الماوا کشید
دانهٔ عیشی بچید و رفت از کشت حیات | مرغ روحش ز آشیان تن سوی عقبی پرید
شربتی قندی بجو روا ز شکرستان وجود | ناگهان از دست ساقی اجل حنظل چشید
میوهٔ شاخ امید جد و باب خویش بود | زان سبب شد سال فوتش میوهٔ شاخ امید

میر ابوتراب فطرت مشهدی در سنه هزار و شصت هجری انتقال نموده و در دائره مدفون شد و این رباعی که فطرت دم واپسین گفته بود بر لوح مزارش کنده است

فطرت تبو روزگار نیرنگی کرد | نواخت بهر و خارج آهنگی کرد
آن سینه که عالمی درو می گنجید | اکنون ز تردد نفس تنگی کرد

این رباعی پسرش یعنی میر رضی دانش که در فراق پدر خود گفته هم بر لوح مزار مغفرت

رباعی مذکور نقش است

دانش مکن اعتبار بر عمر دراز | کاید بزبان کم بسر عمر دراز
گیرم که چو عیسی بفلک بر شده | آید بچه کار بی پدر عمر دراز

و قبر نعمت خان عالی و دیگر سادات و علما و شرفا و شعرا که اکثر ایران زا بودند درین دائره بسیار است و از کتابهای عمده و تاریخ نهر میر عالم است که بر منبع نهر نقش است بسم الله مجریها و الحمد لله مجریها و بر پیش طاق مسجد امیرکبیر این تاریخ کنده است

فادخلوا في المسجد الحرام و بتاریخ بست وششم ذیحجہ سنہ ۱۳۱۳ھ الفاق دیدن قلعہ گولکنڈہ شد
این قلعہ سنگین مستطیل بقدر یک کروہ مختلف الاضلاع متعدد الابواب است و قصور
قطب شاہیہ منہدم افتادہ اند در تمام قلعہ صرف یک مکان کلان باقیست کہ دران
نہ صحن با چمن و حوض و دو دیوانخانہ و بیوت دیگر ہستند و یک مسجد و یک عاشورخانہ کہنہ
ہم موجود است و قریب دو صد خانہ غربا باشند و قریب یکصد توپ زنگ خوردہ جابجا
افتادہ اند از میان دو توپ کلان بسیار عمدہ و خوبصورت ساخت محمد حسین عرب
توپ ریز کہ در عہد عالمگیر بود یافتم و سابق دو توپ کلان در قلعہ آسیر برہانپور و یک توپ
در قلعہ اسلام نگر متصل بھوپال ریختہ ہمین محمد حسین دیدہ ام ازین دو توپ یک توپ را
بہمیودم دہ دست دراز است و بقدر سہ وجب سطبر و فراخش یک وجب و چار انگشت
فراخ دہن این رباعی کندہ است ؎

تا صراحی خندہ تعلیم از لب دلبر گرفت آتشے جست از دہان او و مجلس در گرفت
می طپید دل بہر وصل او نمیداند کہ سوخت شعلۂ جانسوز او تا خصم را در بر گرفت

و بر پشت این عبارت است کلہ یک من باروت سیر دہ آثار پاو بالاعمل محمد حسین عرب
توپ فتح رہبر جلوس ہمایون سنہ ۱۹ مطابق سنہ ۳۰۸۶ ہجری مقدسہ ابو المظفر محمد محی الدین
اورنگ زیب بہادر بادشاہ غازی و برین توپ نشان ضرب سہ کلہ بر دہن و دو بر پہلو
و یک قریب پیالہ رنجک یافتہ شد و یکے از مردم قلعہ کہ پیر سال بود بمن گفت کہ از بالای
برج محاذی ہمین دروازہ توپچی ابو الحسن تاناشاہ برین توپ این گلولہ ہا زدہ است
زیرا کہ این توپ را برای شکستن فصیل سپر آتش عالمگیر طرف ہمین دروازہ قائم کردہ بود
المختصر قلعہ را بچشم عبرت دیدہ بیرون قلعہ برای مشاہدہ مقابر قطب شاہیہ شتافتم

سالار جنگ بہادر مرحوم در مقابل باغ کلان بغایت سرسبز و دلچسپ ساختہ اند و مقابر
را مرمت نمودہ اند جائی پر فضا یافتم و ساعتے گردیدم بر الواح قبور شاہان کتابہا
بخط ثلث و نسخ نوشتہ اند اتفاق نقل برداشتن سہ کتبہ شد و آن این است
انتقل صاحب ہذہ الروضۃ الرضیۃ وہو الملک المغفور السعید الشہید الغازی لوجہ اللہ المجاہد
فی سبیل اللہ سلطان قلی المخاطب بقطب الملک یوم الاثنین الثانی من شہر جمادی الثانی
سنۃ تسع مائۃ و خمس و خمسین من ہجرۃ سید المرسلین قد انتقل صاحب ہذہ الحضیرۃ العلیۃ
العالیۃ وہو السلطان المغفور الخاقان المرحوم المبرور سلطان ابراہیم قطب شاہ یوم الخمیس
الحادی والعشرین من شہر ربیع الثانی سنۃ تسع مائۃ و ثمان و ثمانین من ہجرۃ اشرف
المرسلین اعلیحضرت جنت مکانی عرش آشیانی محمد قلی قطب شاہ روز شنبہ ہفدہم ماہ ذیقعدہ
الحرام سنہ یکہزار و بست ہجری برحمت حق داخل شد و متصل این قلعہ درگاہ سید حسین شاہ
است کہ اکثر مردم بزیارت میروند چون شام شد اتفاق رفتنم نشد ایشان از اولاد سید
بندہ نواز گیسو دراز و داماد ابراہیم قطب شاہ بودند و بیرون شہر لب اگیر میر عالم
بر فراز کریوہ مقبرہ سید محمود است روزے برای فاتحہ خواندن رفتم جای خوش فضا نہایت
دلچسپ و بغایت نورانی یافتم از میر منور علی سجادہ نشین آنجا و جناب میر اسد علی صاحب
خلف میر فتح علی اتالیق نواب خورشید جاہ محی الدینخان بہادر امیر کبیر شمس الامرا چہارم حال
سید پرسیدم گفتند کہ ایشان در سلطنت قطب شاہیہ از ایران با جوق صوفیان بہ دکن
تشریف آوردند و مرشد ایشان وقت وداع یک تخم خرما بایشان بخشیدہ وصیت کردہ
بود کہ روزانہ ہر جا برسید این تخم را وقت ظہر بکارید و بران وضو کنید و دم عصر ملاحظہ نمائید
اگر تخم بروید ہمانجا اقامت نمائید و اگر نروید تخم برداشتہ بمنزل دیگر روید ایشان ہمچنین عمل

یکی بوده آنکه درین سرزمین رسیدند و بعبادت خود مشغول گشتند و وقت عصر ...

محل اقامت افگندند و مسجد و خانقاه ساختند و متوکلاً علی الله نشستند بسیار صاحب

تصرف و خرق عادات بودند از زیر سجاده هر لها اشرفی برآورده خیرات می نمودند

و برای لنگرخانه بسیار داشتند زمین حوالی کوچه و خطیره او خرید کردند و وقف نمودند

وارثان وقت گاهی یک حجره گرفتند و بر دیوارهای تمام مکان از کلام شاعری که

بلبل تخلص اوست صدها اشعار فارسی از سفیده کاشغری خوشخط بقلم جلی نوشته اند

از تمادی ایام و آسیب باد و باران اکثر متغیر و محو شده اند این چند بیت از انجاست

که بسبیل یادگار نقل برداشته شد

طلسم مخزن وحدت بنام درویش است	کلید قفل سعادت کلام درویش است
قدم بمنزل شاه و گدا از دم دیدم	سلامت دو جهان در مقام درویش است
مبین بچشم حقارت فقیر را منعم	که نور صبح تو از فیض شام درویش است
برو بطلعت خود ای مه دو هفته مناز	که آفتاب فلک خشت بام درویش است
درآ بعرصهٔ میدان عشق و جولان کن	که رخش سرکش اقبال رام درویش است
بیا بدرگه سلطان اولیا بلبل	که جایگاه تو بیت الحرام درویش است

تاریخ وفات این بزرگ در کتابها بسیار جستم مگر نیافتم الا بر گوشه دیوار خطیره میر

شمس الدین حسینی پسر ایشان تاریخ وفاتش ششم ربیع الاول سنه یکهزار و نود یافتم

و دریافتم که ورود سید محمود در زمین دکن بعد سنه یکهزار باشد و از اماکن نزهت خیز

حوالی این شهر چشمه بی بی و کوه مولا علی ست مورخین دکن نوشته اند که در عهد

قطب شاه شخصی یعقوب حبشی در خواب دید که شخصی نورانی میگوید که جناب مظهر العجائب

مرا یاری کن تا ملا یعقوب همراه وی روان شد و بر فراز کوه که اکنون بکوه مولا معروف
بر آمده معاینه کرد که جناب امیر بر سنگ نشسته اند ملا یعقوب سلام کرده رو بر آستان
و ناگاه بیدار شد و دم صبح بر کوه رفت و بر سنگی که در خواب بران جناب ولایت مآب
نشسته دیده بود نشان کف دست مبارک یافت ازین حال مردمان را آگاه کرد
و نشان دست مبارک نمود و محرابی بران جهت علامت ساخت بعد مدتی شاهان
قطب شاهیه در تعمیر کوشیدند و رفته رفته بفدهم ماه رجب عرس حضرت شیر خدا
در انجا معمول شد چنانکه در دهلی عرس قطب صاحب میشود و در روایتی دیگر انست که بر
فراز کوه بتخانه بود شبی هنود چراغان روشن کردند ابراهیم قطب شاه اتفاقاً آن شب
بربام قصر خود بر آمد و روشنی چراغان دید و از وزیر خود پرسید که بر کوه این روشنی که
کرده است وزیر عرض کرد که برین کوه حلیه جناب امیر است شخصی عهد کرده بود که هرگاه
از فضل الهی مراد من حاصل خواهد روشنی خواهم کرد امروز که مرادش حاصل گردید
بلوازم فاتحه و روشنی پرداخت شاه گفت که مرا تا امروز معلوم نبود من فردا خواهم رفت
و خواهم دید وزیر همان ساعت مخفی مردمان خود فرستاده بتان را دور انداخته در دو لیفی را
در انجا بنشاندند شاه رفت و دید و برگشت و اهل اسلام وقتاً فوقتاً در عمارت کوشیدند تا
آنکه امروز عمارتش جای پر فضا گردیده است و هر سال عرس شود و اصل حقیقت
چشمهٔ بی بی باین نهج شنیدم که بخشی بیگم مادر سلطان عبدالله قطب شاه بیرون شهر
بر سر کریوه پر فضا که چشمهٔ آب شیرین در انجا جاری بود گاه گاه بطریق سیر میرفت
ازین سبب سیرگاه مقرر شد و بچشمهٔ بی بی نامزد گشت و درین شهر مردم ذی علم
صاحب کمال بسیار گذشته اند از انجمله بر کلام چند اعلام این چمن را تمام میکنم

برای نزہت خواطر ناظرین گلدستہ خوشبوی می بندم از کلام نظام الملک آصفجاہ بہادر مرحوم

تا مقابل کرد باخود حسن یار آئینہ را
آمد آبی تازہ بر روے کار آئینہ را

کی سوی چمن سیر و آن دست حنائی
امروز کہ آئینہ گلزار بدست است

از کلام میر احمد نظام الدولہ ناصر جنگ شہید بن نظام الملک آصفجاہ بہادر

گر ترا خواہش قتل است بیا بسم اللہ
دم شمشیر تو و گردن ما بسم اللہ

از نہیب اجل نہ اسیم ہیچگاہ
ما ناف خود بہ تیغ شہادت بریدہ ایم

از مرزا علی نقی خان تا جار ہمدانی متخلص بہ بجاد مخاطب بہ نقد علیخان مصاحب آصفجاہ دل

گفتۂ دلشکنان بہ کہ فراموش کنی
این گہر من ندارد کہ تو در گوش کنی

ای مصور از لباس یار دامانش بکش
بر رقیبم دست گریانی گریبانش بکش

از میرزا خان رسا حیدر آبادی مصاحب نظام الملک آصفجاہ

خود را ز تنگی قفس آزاد می کنم
این مشت پر تواضع صیاد می کنم

رحم کن ای باغبان گلدستہ پیش من میار
مجمع یاران رنگین یاد مے آید مرا

از معز الدولہ میر ہاشم موسوی خان مشہدی میر منشی ناصر جنگ شہید

کے توان از وید نش دست طمع یکبارہ ست
نازک اندامی کہ روز آلایش نظارہ ست

ہر طبیبی علاجم نسخہ ہ بیچارہ شست
وقت رندی خوش کہ دست از خویشتن یکبارہ ست

زخمہ پنہانیک در دل و شست از رفت انگہ ام
تندی این سیل را نازم شرار از خارہ شست

[illegible]
دفتر اشکی کہ موج جنبش گہوارہ شست

[illegible] مو [illegible] زخم اضطراب دل نماند
گردش این چرخ نقش ثابت و سیارہ شست

از سید تفضل حسین عطا منشی سالار جنگ بهادر مرحوم

آتش بدو عالم زده سوز نفس ما ✤ فریاد که بیجاست هنوز این قفس ما

هر چند فقیریم ز عالی نظرانیم ✤ بر مائده چشم نه نشیند مگس ما

ذوق از مضمون رنگین بود محبوب مرا ✤ خون عاشق ریخت رنگین کرد مکتوب مرا

خرامان آمدی محشر نمایان ساختی رفتی ✤ غلط گفتم که محشر را پریشان ساختی رفتی

از شیخ حبیب الله ذکا که اکثر زبان بهجو میگشاد

ای معتمد مال ندانم چه کس هستی ✤ خفاش سیه روزی و خورشید پرستی

در باده فروشی پدرت نام تره یافت ✤ وی لک لک نو دولتی داین همه مستی

با پایه بلندان نتوان بود معارض ✤ دستت نرسد جز بسر حنا که پستی

دفتر بر مان توز نظم و نسق افتاد ✤ گویا چو خری آمدی و خمسه را شکستی

ای ثم قست در صفت قلب تو صادق ✤ پیوسته براه همه کس سنگ بدستی

گویند ملائک بدعای تو شب و روز ✤ جیب تو تهی باد ز سرمایه هستی

از وجه الدین خان معنی تاریخ پل که بر لوح سنگ منقوش است

بعهد افضل الدوله بهادر ✤ نظام الملک آصفجاه دوران

ز حسن رای مستر مارٹ این پل ✤ بنا شد همچو طاق هفت ایوان

صراط مستقیم رود موسی ✤ ز معنی مصرع تاریخ برخوان

از نواب درگاه قلی خان امیر سرکار آصفجاه

نوروز که روز عشرت افزاست ✤ مولای جهان تخت خلافت آراست

از مقدم گل نماند آثار خزان ✤ سالی که نکوست از بهارش پیداست

کونین شد ایجاد برای ایشان — خاشاک رسد کسی بجای ایشان
اسرار نبوت اند اولاد علی — درگاه قلی است خاک پای ایشان

از کلام راجه گردهاری پرشاد صاحب المتخلص به باقی صدر سررشته‌دار فوج باقاعده
دولت آصفیه قدیم متوطن حیدرآباد دکن

ایوان و رفیع و قصر و گلشن چه کنم — در منزل بی ثبات مسکن چه کنم
رفتند و گذشتند یاران همه را — آنان چه شده اند تا من چه کنم

چمن چهارم - در سنه ۱۲۶۵ هجری بلاد دکن را دیده ام و در اکثر قصبه و شهر گردیده ام و باز در سنه ۱۳۱۱ه که اتفاق مرور افتاد سرمایهٔ تاریخ نگاری چنانکه دل میخواست دست نداد بهرحال بعض مقامات را که سابق دیده ام و سیرکنان بآنجا رسیده ام در این کتاب می طرازم و برخی از ثقات شنیده می نگارم حسن آباد گلبرگه از حیدر آباد در هشت روز بآنجا آدم میرسد و بسبیل ریل در یک روز میرسد وقتهای سابق این شهر رونق کلی داشت اکنون چندان آباد نیست گنبد سید محمد بنده نواز گیسو دراز که در سنه ۸۲۵ هجری رحلت کرده مکان دلکشا ست و در شهر هفت گنبد بهمنیه هستند سالار جنگ بهادر مرحوم مرمت شکست ریخت آن کرده اند فی زماننا عدالت دیوانی و فوجداری در آن مقابر می شود و کارخانه شطرنجی بافی و قالین بافی و فرشهای زردوزی هم. شهر خوب است و در قلعه عمارت کهنه بهمنیه اندک باقی است احمد آباد بیدر احمد شاه بهمنی در سنه ۸۳۲ هجری سکونت حسن آباد گلبرگه ترک کرده آب و هوای قریه بیدر خوش یافته تختگاه خویش گردانید و قلعه و شهر پناه مستحکم تعمیر نمود در عصر ملوک بهمنیه این شهر قابل ملاحظه بود حالا شهر حصه ویران مانند باغ در موسم خزان سواد این شهر غم زده و آب [illegible]

فرح افزا زمینش شطرنج برنگ گل ارمنی واز آثار باقیه پیدا اشکوه شاهان بهمنی کاخهای
بلندش خراب و مالکانش زیر تراب در وسط شهر مدرسه خواجه محمود گاوان بفلک
کشیده و جامع مسجد قلعه که عمارت بزرگ ست مسکن ابابیل گردیده بر پیش طاق
مدرسه این تاریخ ثبت ست ؎

این مدرسه رفیع محمود بنا | چون قبله شدست کعبه اهل صفا
اثار قبول بین که شد تاریخش | از آیه ربنا تقبل منا

و بر ایوان شاهی این قطعه نقش ست ؎

حبذا قصر مشید که ز فرط عظمت | آسمان شمه از پایهٔ این کاخ است
آسمان هم نتوان گفت که ترک ادبست | قصر سلطان جهان احمد بهمن شاهست

و بر ابواب سور که در عهد عالمگیر تعمیر شده عبارت تواریخ مختلفت کنده است یکی از آن
اینست - روز دوشنبه بیستم شهر ذیقعده سنه ۱۵ جلوس میمنت مانوس حضرت قدر قدرت
جم جاه ملایک سپاه ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی خلد الله
ملکه و سلطانه موافق سنه ۱۰۸۳ هجری در صوبه داری کمترین بندگان مختار خان الحسینی السبزواری
این دروازه صورت اتمام یافت بیرون شهر مقابر عالیه امرا و سلاطین واقع اند
از رنگ آمیزی و کاشی کاری مزین وکتابهای عمده بخط ثلث و نسخ و طغرا منقش اند
و مصداق این بیت هستند ؎

بر مزار ما غریبان نی چراغی نی گلے | نه پر پروانه یابی نی صدای بلبلے

بر گنبد علی بریدشاه هشت قطعه نوشته دیدم حروف دو قطعه از هند یا ریخته اند [illegible] قطعه
سالم یافتم نقل برداشتم ؎

ای همعنان تا اجل آمده بیرون | | از پای در افتادم و خون خنده جگر من
وی تازه نو گلی بودم و خوش در چمن | ایضاً | امروز فرود ریخت همه بال و پر من

در فنا کی بی ای بی روزگار • | | بر رو بدو گل و شگفته نوبهار •
کیا ما نگر از نا لعب اندر آمده • | | بیابند و بر خاک ما بگذرند •
تفریح کنان در هوا و هوس | | گذشتیم بر گور بسیار کس
کرا جاودان ایمن اسید ماند | | چو کس را نه بینی که جاوید ماند
دامن کشان که میرود امروز بر زمین | | فردا غبار کالبدش بر هوا رود
خاکت ورا استخوان برود انفس خیره چشم | | مانند سبزه دان که درو چه تیار رود

بانی این گنبد گردون مثال | | شاه فرخنده عمده بیگم بگو
مصرع آخر که تاریخ بناست | | نام گنبد قبة الانوار گو

شاه سریر مملکت دین علی بر... | | چون تنگنای قالب دنیای دون بهشت
آسوده در بهشت ازین روضه عجیب | | تاریخ فوتش آمده آسوده در بهشت

و بر محراب یک مسجد این بیت بنظر آمد

ازین سرچشمه بر دار آب حیوان | | مدام جاری باد از فیض عمده بیگم

بیجاپور تختگاه عادل شاهیان از شهر شولاپور بقدر بیست کروه یک سو است و درین ایام یک شاخ جاده آهنی ریل تا بانجا رسیده است فصیل شهر سنگین از ابنیه علی عادل شاه است و شهر بقدر هشتم حصه آباد و باقی ویران خاویة علی عروشها و از آثار کهنه مکان مهتر قدوس دو منزله از سنگ سیاه با قیمت گویند این مکان در یک روز تعمیر یافته بود دیگر مقبره ابراهیم عادل شاه کلان و بلند و سنگین است

و بخط نسخ قرآن مجید بر صحنه های سنگ تمام مرمر کنده است گویند تمام کلام مجید نقش است

و دیگر جامع مسجد است که کم مساجد در هندوستان برابر بزرگی وی باشد مشتمل

صحن وسیع است و یک در بنایت مستحکم و منبر از یک پاره سنگ بی قدر ده پله دارد و بهر سمت

مسجد بهر طرف سی و شش حجره برای طلبه علم ساخته اند و بر یک برج قلعه دو توپ بسیار

کلان و خوب که هر یک از هفت جوش ساخته اند عادل شاهیان نهاده اند و بر آن

کتابه هم کنده است سوای این بهر طرف که نگاه کردم بچشم حسرت و عبرت و حیرت دیدم

مکانات منهدم و خرابه یافتم فاعتبروا یا اولی الابصار اورنگ آباد دار السلطنت

عالمگیر و آب و هوا خطه کشمیر نهر آب شیرین در تمام شهر جاری و از ملاحظه ویرانی آن شهر

بر خواطر بیننده گان اندوه میشود طاری تکیه مسافر شاه خوابگاه اهل الله و این بیت

بر دروازه مکتوب است در خانقاه و باغ جمله درین تکیه خوب است

گشاده باد الهی همیشه این درگاه	بحق اشهد ان لا اله الا الله

محمد عاشور مرید مسافر شاه نقشبندی بانی اوست و الحق این گورستان جای نیکوست

چهارم رجب ۱۱۲۶ه درویش مذکور انتقال کرد و مرزا غیاثا ارجانی المتخلص براجی

تاریخش چنین فرموده

مسافر شاه اقلیم معارف	مقیم عرش شد از فرش این طاق
خرد تاریخ سال رحلتش گفت	مسافر شد ز عالم قطب آفاق

انگور و انجیر و نارنج در باغات این شهر بسیار است و بفاصله پنج کروه قصبه خلدآباد

روضه آرامگاه ابرار و اخیار و متصل آن قلعه دیوگر معروف به دولت آباد که آرزوی

در همین نامه وصفش چنین میفرماید بیت

بود قلعهٔ دولت آباد و بس		حصاری که مثلش ندید ست کس

نظیر این قلعه در دنیا کسی ندیده پروردگار یکصد و چهل گز مرتفع یک پاره سنگ آفریده آنرا بحکم راجه هرچند راو که چهار هزار سال پیش از ظهور اسلام بود و از دکن تا بحر تا جزائر ملیبار حکمرانی مینمود سنگ تراشان کاویده اند و بکمال صنعت گری تراشیده اند و قلعه از آن یک لخت سنگ برآورده اند و بس عظیم کار کرده اند و قریب ازین قلعه کوه ایلور است و حال این عمارت در مصباح التاریخ امیر حسن منشی سرکار ابراهیم عادل شاه چنین مسطور است که روزی در مجلس راجه هرچند راو والی دیوگر صفت عمارات مذکور شد راجه گفت که من در مدت العمر خود بسیار عمارت ساخته ام اما این عمارات زیاده از هزار سال ثبات نمی دارند و من عمارتی میخواهم که تا قیام قیامت ثبات داشته باشد که قرنها از آن بازگویند و صنعت و غرابت او در تمام عالم مشهور و معروف گردد مهندسان و معماران و سنگ تراشان که در فن خود یکتا بودند بعرض رسانیدند که در حوالی این شهر کوه است که بجبال عالم نسبتی ندارد چرا که جبال عالم پاره سنگ صلب است و پاره دیگر نرم و رخنها و شگافها میدارد و این کوه مطلق رخنه و شگاف و سنگ نرم ندارد و ممکن است که آنرا بصنعت تمام تراشیده خانه بزرگ سازیم که هر بادشاه عظیم المجالس بردن توانند مشتمل بر هجده کارخانه سلطنت که معروف است تا صاحبخانه را بهیچ عمارت دیگر احتیاج نباشد و آنقدر آدمی و حیوانات که ضروری این کارخانه ها باشد تمام از سنگ تراشیم و مجلس سلطنت و محلات حرم و لشکریان لازمهٔ سلطنت که هر یک بجای خود قرار گرفته باشد و تا روز قیامت آن کاخ فراخ مع اهلها بیک صورت قائم و دائم ماند راجه گفت که اگر چنین عمارت غریب که عدیم علامت است

از قوة بفعل آید خوب است اول نقشهٔ آن از موم ساخته بمن نمائید بنّایان فرنگی
با زومانی اندیشه تصویر ساخته نمودند راجه پسند کرد و حکم تعمیر در داد سنگ تراشان
از کمر کوه ابتدا کرده فضای پیش در دولت خانه ساختند و چهار طرف از فضا
سر سائبان در کمال رفعت و عرض و طول از سنگ بریدند و در اکثر جاها بطریق مناسب
طاقهای بزرگ تراشیدند که حاجت بستون ندارد و در نهایت صفائی و همواری است
بلکه بعض جا جلا هم داده اند که عکس هر شی مرئی میشود و درین سر سائبان ها تصاویر
نرگاوان باستعداد و نزاکت کنده اند که استادان موم خانه نتوانند ساخت و در بعضی
طویلهای اسپان بعض بازین و بعض با جلهای الوان و تکلفات و نزاکت آنچه اینجا بیشتر
بیان نیست که نوشته آید بر دیدن منحصر است هر محل را چنین تصور باید کرد و درین
محلات چندین صورت آدمی بطور خدم گویا مستعد خدمت استاده اند و بعض
چنان می نمایند که گویا متردد اند و بعض دست بسته استاده و سائر حیوانات از
وحوش و طیور و سباع مناسب هر مقام بر طرح جواب را جواب مقابله را مواجهه
صورت سپاهیان مسلح گویا جهت پاسبانی آمده اند هر یک بجای خود قرار گرفته و در
میدان دروازه پیش دولت خانه جا بجا چند فیل بزرگ و کوچک به ترتیب استاده
و گرداگرد هر فیل چند نفر خدمتگار حاضر ذکر دهلیز دولتخانه و شمهٔ استعداد آن
چهار طاق در یک طرف فضای مذکور از سنگ بریده اند و مختصر بجای در و در در
کمال ارتفاع و عرض و طول این هر چهار در همه گر متصف و در طاق بزرگ طاقهای
خرد ساخته اند از جهت نشیمن پاسبانان دهلیز و پیادگان و بفضای درون قریب
بالتصد تصویر آدمی در جائی خود نشسته و استاده تمام مسلح به آلات جا بجا مجسم نموده

تصاویر فیلان و اسپان و بعضی

ساخته اند که در نزاکت و ترکیب آن عقل حیران می ماند و در فضای اندرون از چهار طرف
صفه ها و ایوانها و حجره ها بطریق مذکور تراشیده جلا داده اند و از جهت کارخانهای
سلطنت مثل سلاح خانه و فراش خانه و مطبخ و آبدار خانه و شربت خانه و هر کدام ازین
کارخانها لااقل پنجاه شصت آدمی تراشیده اند که هر یک گویا بکاری مشغول است
و در هر خانه استعداد آن کارخانها آنقدر از سنگ بریده اند که تخیل آن دشوار است
هر کس که تا آنجا رسیده میگوید که آدمی در تفرج یک محل میباید که روزها بسر برد اگر خواهد
آن محل را بغور تمام مشاهده نماید و بخاطر آرد و صورت وحوش و طیور هم بتقریبات
برای زینت محل بسیار ساخته اند ازین محل که پیش روند باز دهلیزی و محلی چند که مجملا
ازان مذکور خواهد شد آنجا نیز بطریق پاسبانی صور سپاهیان ساخته اند بعد تکلف
از مرتبه اول بهتر و فضای این محل زیاده ازان محل و چند کارخانه درین محل ترتیب داده هم
صفه ها و ایوانها و طاقها سر بفلک افراشته اند و کارخانها مثل دار القرب و زرگر خانه
و قورخانه و جامدار خانه و خزانه و امثال آن در کمال نزاکت و تکلف است یک سر مو
در آن تقصیر واقع نشده و خدمتگاران کارخانها با استعداد و اسباب و اساس هر کارخانه
آن که میباید ساخته اند و هر یک را بکاری مشغول داشته و پاسبانان این محلها را بجای
خود گماشته اند - شمه از احوال بارگاه و ترتیب آن برای کارکنان و خدمتگاران محلی
دیگر ساخته اند و طاق و ایوان در کمال رفعت و عرض و طول بر افراشته اند و اطراف
و جوانب محلها پر تکلف و ترتیب و تخت سلطنت در صدر ایوان گذاشته و صورت
بادشاه بر آن نصب کرده آن قدر پیرایه بروش اهل هند بر اعضای بادشاه منبت نقش
کرده اند که از تعریف مستغنی است و دست راست و دست چپ آن تخت هم تختهای دیگر

به ترتیب و قاعده مهیا کرده اند و هر کدام از امرا و ارکان دولت را نشانده اند از
عقب پادشاه خدمتگاران وغیره بجاے خود ها استاده اند و چند کس شمشیر ها سے
مرصع مع رومال بقاعده دکن در دست دارند و آبداران بدستور خود ظروف نهاده در دست
و شربت داران و ساقیان صراحی ها مع پیاله در کف گرفته استاده اند و خادمان
طبقهای پان و بعضے طبقهای خوشبو که در هر طبقے چند پیاله مشک و زعفران و عنبر
صندل سوده با گلاب است بر کف دست نهاده حاضر اند و بعضی طبقهای پر گل بکمال
نزاکت که بتعریف آن در حیز بیان نمی گنجد گرفته استاده اند و در پیش ایوان بارگاه
سر نوبتیان و شحنه و دیوانیان به ترتیب و قاعده جابجا حاضر اند و از دو طرف سپاهیان
در عین تکلف مسلح بکمال زینت قریب دو هزار چنانکه شرط ست در خدمت اند و در
فضای بارگاه و ایوان در برابر پادشاه چند طائفه لولیان هر کدام بازو بازو استاده
گویا در رقص اند و در صحن فضا بازیگران و مسخرگان و کشتی گیران و شمشیر بازان بهنر
خود مشغول اند هر طائفه معرکه مجلس خود علیحده دارد و چند فیل بزرگ که همه نظر لطف
را بهم بودند در جلوخانه حاضر و چند راس اسپ خاصه در جلو استاده و خلاصه کلام
همچنان تصاویر وحش و طیور و آدمی بانواع مختلف و اماکن در انجا ساخته اند که قلم در شرح
آن قاصر و برای تحریرش دفتری میباید چند حرم سرا به تکلف ست که قریب دویست تصویر
در هر محل خواهد بود هر یک بطرز و وضع غیر مکرر و حرکات و سکنات اهل محل به تفصیل
گفتن و نوشتن نمی آید که از تصاویر اقوام بگونه گونه وضع بوس و کنار و دیگر حرکات
مشحون اند بالجمله آنچه در آنجا موجود است از هزار یکی مذکور نشد کم کسے به تماشای
عمارات او رسیده و کسانیکه رسیده اند مجملی بنظر در آورده اند و بیان شکارگاه

و باغات و بازار و غیره همین وجه تصور باید کرد فقط گویم در عهد سلاطین اسلام اکثر تصاویر را شکسته اند بر انهم دستکاری مصوران و سنگ تراشان از هر پاره سنگ عیان است انگریزان که در نقاشی و تصویر کشی صاحب کمال اند اکثر نقشۂ ایلور بموخامه دعکاسی می کشند و بر صناعت صنعت گران آفرین میکنند و بفاصلهٔ ده کروه از اورنگ آباد قصبه جالند است در انجا بر یک مسجد این بیت کنده است

بسال فرخ و ایام سعد و وقت نکو	شده ز همت جان محمد این مسجد

در مسجد دیگر این ابیات منقوش اند

بنا کرده جمشید خان مسجدے	خدا ایش بخشد جزاے بخیر
یقین هر که انجا گذارد نماز	کند از بر ایش دعای بخیر
ز تاریخ آن کردم از دی سوال	بگفتا نهادم بناے بخیر

و در پائین کوه دیول گهاٹ در موضع رونده کهیر مسجدی سنگین و ویرانه دیدم بران این تاریخ کنده یافتم

خداوند خان آنکه دست سخاش	بود از جهان چهره آرزو حک
چنان مسجدی ساخت از فیض ایزد	که شد مومنان را پے سجده مسلک
چو شد ثانی کعبه تاریخ او را	بگفتا خرد ثانی کعبه بیشک

ذکر احمد نگر — در سنه ۹۰۰ هجری احمد نظام شاه بحری آباد کرده است این شهر در عهد نظام شاهیان نهایت آباد بود و لیهذ زوال سلطنت شاهانه رو بویرانی نهاد و چون هنود متصرف شدند چنانکه مسلمانان آثار هندوان را برباد کردند ایشان هم عمارات اهل اسلام را شکستند و هرگاه انگریزان مالک گردیدند عمارت نظام شاهی

که در قلعه بود شکسته اثری از آن نگذاشته‌اند راقم الحروف سنه ۱۲[illegible] هجری به احمد نگر رفت و چند مسجد عالیشان و چند مقبره رفیع الارکان دید که بر بعض کتابها هم کنده است از جمله کتابه یک مسجد که یاد دارم اینست

در عهد پادشاه زمانه نظام شاه — فرهاد خان که هست ز جان چاکر کمین
بانی مسجد او شد و از فیض لطف شاه — انجام داد او ز پی ذات مومنین
ثابت چو بود در ره دین نبی و آل — تاریخ این بنا بطلب از ثبات دین

روزی بسیر قلعه رفتم و چند توپ زمانه پیشین معاینه کردم و بر آن اسما و تاریخ کنده یافتم - توپ مهاکال پنج گز طویل و یک وجب و دو انگشت دهن فراخ بر یک برج نهاده است و توپ دیگر مهالچهمی نام هفت گز طویل و یک وجب و چهار انگشت دهن فراخ است و بر یک عرب توپ که از هفت جوش ریخته اند این عبارت نقش است گوله دوازده آثار - باروت چهار آثار اکبری عمل محمد علی رضا نام توپ فتح کشا سنه الف و ثمانین هجری ابو المظفر محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر پادشاه غازی سنه ۱ جلوس و بر یک توپ این عبارت خواندم - سری ناته جی سرکار عالیجاه دولت راو سندهیه فتح توپ خاص ساخت مان سنگه [illegible] هجری مقام اوجین و بالای یک توپ که دهنش بصورت نهنگ است این عبارت منقوش است - عمل محمد حسین عرب توپ فتح لشکر سنه الف و خمس و سبعین هجری ابو المظفر محی الدین اورنگ زیب عالمگیر پادشاه غازی و یک توپ هفت دهن ساخت قدیم بنظر آمد و چند توپ قلعه شکن فراخ دهن دیدم که گوله هر یک ۴۳ آثار بود و بفاصله کروه بر سر کوه یک مکان سنگین منقش ساخت عهد شاه سلطان معروف بچاند بی بی که شاهی احمد نگر

کرده است قابل ملاحظه و تعریف است - پونه دار السلطنت پیشوا بود از قوم مرهته
و برهمن و دیگر اقوام هنود آباد است و اهل اسلام نیز بقدر هشتم حصه میباشند عالمگیر
نامش محی آباد گذاشته و بتخانه ها را مسمار ساخته فی الحال بیشتر عمارتش چوبی از
دو آشیانه تا چهار پنج منزل اکثر تنگ و تاریک و کوچه و بازار باهتمام انگریزان وسیع
و صاف است باغات در حوالی شهر بسیار اند انگور انجیر انار موز انبه بکثرت و بسیاره میشود
دار السرور برهان پور بر لب دریای تپتی سنه ۸۱۱ هجری نصیر خان فاروقی آباد کرده است
فصیل شهر از خشت و آهک و ابواب متعدد و مساجد و مقابر بکثرت و بیشتر منهدم
افتاده اند مسجد جامع سنگین هنوز بر هیئت خود قایم پنج دالان فی پانزده در و در صحن
حوض و تعمیرش بطرز [illegible] خص لفظان تاریخ اوست و کتابه برین مسجد عربی بر محراب کنده است
بسم الله الرحمن الرحیم وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا الحمد لله الموفق
للطاعات المتین المتفضل علی العبادات والصلوة والسلام علی اشرف الخلق محمد الذی
حث الی [illegible] ادناه [illegible] علی آله واصحابه الذین قاموا [illegible] اجرها وزیاده وبعد
فان [illegible] التی یعود نفعها فی المآل ومن اجل
ذلک الصدقة الجاریة فان ابواب الصدقات الاتمام ساریة وقد وردت السنة بیـ
بان یصرف الیها الاعتناء الامر [illegible] لان اعیان المساجد من شعار الدین وقمع المتمردین
للبرتب [illegible] الثواب بان [illegible] للصواب حیث ورد عنه صلی الله علیه
وسلم انه قال من بنی لله مسجدا ولو کمفحص قطاة بنی له بیتا فی الجنة فلذلک امر مولانا السلطان الاعظم
والخاقان الاکرم الفائق بفضله علی سلاطین العرب والعجم عادل شاه بن مبارک شاه الفاروقی [illegible]
هذا المسجد الذی هو بالوصف جدیر لانه قد وجد له نظیر خالصا لوجه الکریم وطالبا لمرضاته الجسیم

تقبل الله ذلک منه بفضله و مزید کرمه و طوله و کان ابتداء سنه سبع و سبعین و تسعمائه و اتمامه
سنه الف خدمه بکتبه اقل عبیده الله علی الدوله مصطفی بن نور محمد خطاط عفی الله عنه
و بر منار مسجد این عبارت کنده است - تاریخ الهی عبارت است از زمان جلوس حضرت
شاهنشاه ظل الله اکبر بادشاه بتاریخ یازدهم فروردین ماه الهی سنه ۴۶ موافق بست و پنجم
رمضان سنه ۱۰۰۹ حضرت شاهنشاه فلک بارگاه ظل الله برهان پور را مستقر رایات ظفر
آیات ساختند و بهادر خان آمده بپابوس مشرف شد و او را با تباع جان بخشی کردند و

قلعه آسیر فتح شد

شاه غازی جلال دین اکبر | آن بتائید بخت قلعه گشا
کرد فتح آسیر از آن نامی | گفت بگرفت قلعه را اعلی

قائله و کاتبه محمد معصوم المتخلص بنامی ابن سید صفائی الترمذی اصلاً و البکری سکناً
و مدفناً المنتسب الی سید شیر قلندر ابن باباحسن ابدال السبزواری مولداً و القندهاری
موطناً و مدفناً بتاریخ روز ماه دوازدهم اردی بهشت سنه ۴۶ موافق بست و ششم شوال سنه ۱۰۰۹

بندگان حضرت عازم لاهور شدند

فتح خاندیس و دکن چون کرد شاه | عازم هندوستان فی الفور شد
یک عدد نامی فزود آنگاه گفت | شاه والا عازم لاهور شد

و در بازار چارسوی این شهر مسجد و سرای عهد عبدالرحیم خان خانخانان است مسجد
منهدم افتاده و سرا برقرار است و بر باب وی این عبارت مکتوب است - در عهد
سلطنت ظل الله فی الارضین نور الدین محمد جهانگیر بادشاه غازی خلد الله ملکه و عدله
و احسانه و صاحب صوبگی خان خانخانان سپه سالار خلد شوکته حسب الامر

جهان مطاع باهتمام بنده درگاه خلائق پناه لشکرخان سنه یکهزار و بیست و هفت این
سرا باتمام رسید و قلعه اسیر از برهان پور بفاصله [illegible] پنج کروه بر سر کوه بغایت مرتفع بلند
واقع است و در این قلعه الحال اندک سپاه و توپخانه [illegible] و سامان جنگ مهیا شده
[illegible] کهنه یک [illegible] نشان [illegible] در آن [illegible] قلعه [illegible]
تفصیل [illegible] از انجمله [illegible] است

[illegible] از کردگار فیض [illegible]	[illegible] اورنگ زیب [illegible]
گذشت جای [illegible] الکوت [illegible] شمشیر	[illegible]
[illegible] قسم [illegible] دست [illegible] کشورگیر	[illegible]
[illegible] سال [illegible] اسیر	[illegible]

[illegible] از ذکر [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] دست [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] این [illegible] اختتام [illegible]
[illegible] و در اینجا [illegible] است [illegible] هفت هشت [illegible] آباد [illegible]
است [illegible] و [illegible] بسیار [illegible] و در اینجا یک بت‌خانه قدیم است
چهار ستون سنگین از یک پاره سنگ درست کرده هنود در آن دیر پرستش میکنند
میگویند که مسلمانان خراب کرده اند و همکنده را راجه رام در اس ساعی قبل شصت و هفت
سال از ستین سال [illegible] که این سنه در هنود معروف است و در کتب هندیه
نوشته میشود آباد کرده بود و قریب این قصبه [illegible] موضع عرس غیره قصبات
کلان هستند و بفاصله یک میل از موضع عرس قلعه ورنگل است گردش خندق [illegible]

و دیوارش آنقدر عریض است که دو ارابه برابر بر آن رفتن میتوانند و فی زماننا این قلعه
ویران است دران زراعت میشود و از آثار قدیم یک مکان و یک چاه باقیست و در کتاب
آصفی بنظر گذشت که این قلعه را در سنه چارصد و ده هجری راجه کاکٹ سول راج بنا
کرده بود و از همکنڈه بفاصله سه کروه سرحد پرگنه پرکال شروع میشود و پرکال از
همکنڈه ده کروه است و درین علاقه جنگل و سنگ لاخ بسیار است و درختهای
کهرنی و چرونجی بی شمار و درین دشت قوم گونڈ میباشند و از پرکال بفاصله سه منزل
بتخانه پالم پٹ است تعمیر کرده راجه پرتاب رو و پسر راجه کاکت سول راج و این راجه
در سنه شش صد و هفتاد و دو هجری تالاب پاکهال کنانیده است گویند این آبگیر
در دور چند فرسنگ است چهل هزار مزدور در مدت پنج سال کاویده و ساخته اند و در
زمانه این راجه شهر ورنگل در دور سی و شش کروه آباد بود و از دکن تا اله آباد و بنگاله
و گجرات حکومت داشت و بهیش مذهب لنگوتی بود که یکی از مذاهب هندوان است
و بر نرگاو سوار میشد و در سنه شش صد و هشتاد و پنج هجری جنگیده در دست سپه سالار
علاء الدین گرفتار آمده بدهلی رفت شاه تاج بخشیده بلاج مقرر فرموده برگردانید پرتاب
بر لب دریای نربدا رسیده بعمر هشتاد و هشت سال در گذشت القصه ارتفاع کرسی
بتخانه اش بر بیقدار القصور باید کرد که صد زینه از هر چار طرف دارد و هر زینه بقدر شش
انگشت بلند و بطور شش دست عریض است و بالای این چوتره بتخانه و هر چهار
محرابهای هر چهار سمت بتخانه از یک پاره سنگ سیاه القصه بلند اند که فیل
با عماری میرود و بر هر چهار سمت بالای دیوار هر چهار محراب تصاویر مجسم دیو و پری و انسان
و حیوانی و سباع بکمال صفائی از سنگ سیاه یک قطار ساخته اند و بر سر ستونهای این

بتهای سنگین منقش بتخانه نهاده اند و از صنعت بر در آن کتیبه نهاده اند و کتابی بزبان تلنگا
نوشته و در آن بتلنگی نوشته است که خوانده نمیشود و گویند که در آن مرقوم است که هنود کرده
راجه الوقت در تعمیر این بتخانه صرف شده و قریب این بتخانه تالاب کلان است
بسیار عمیق و در آن انگیرهای بعدد ده دوازده گز است و این تالاب را تالاب پاکهال
میگویند و از این تالاب رود بار کلان بر آمده است که بر هر دو کناره آن درخت بسیار
و باغهای بسیار کرده است و تالاب پاکهال از همکنده سیزده کروه و بعدی طول و عرض یافته
که از یک کناره کناره دیگر از دوربین هم معلوم نمیشود و عمق هم بسیار دارد و از این
تالاب چهار رود کلان بر آمده بدریای شور ملحق شده اند و در دشت شیر و خرس
جوق جوق هستند و از همکنده بالفاصله پنج کروه در یک کوه کان آهن است و چهل کروه
قصبه هنمکنده و از آن جا ده کروه قصبه کلور و در آنجا کان ابرق است و اشجار کیوره
بسیار دارد و مارها بشکل پرندگان در آن دشت می پرند و کوهیست بلند که بالای آن
رفتن دشوار است گویند که بالای کوه همه جنگل کیوره است و چشمهای شیرین جاری
هستند و جانور عجیب باشند و اکثر اوقات صدای نغمهای رنگ رنگ از آنجا بر می خیزد و
بگوش میرسد و در قصبه کالور آب گیر است بعدد صد گز مربع و در آن هر کس که پارچه
می شوید ذرات ابرق بر آن چسپیده بشکل افشان مینماید و گویند که قریب قصبه پالونچه
بهدراچلم که در تعلقه کندی کنده واقع است در یک کوه کان نقره است و از چند
سال انگریزان در آنجا کان انگشت یافته اند و بهای ریل و جهازات بر آورده میبرند
متصل بسرحد تعلقه مذکور در جاگیر نظام یار جنگ بهادر امیر سرکار حیدرآباد معدن
الماس هست مگر کسی توجه برین معدن نمیکند و ظفر الدوله احتشام جنگ فخر دوی کن الدوله

مدار المهام حیدرآباد که در عهد نواب نظام علیخان بهادر بود چند قلعهٔ نامی مثل قلعه بیم
و قلعه نرمل و قلعه ظفرگده ساخته است ظفرگده بالای کوه است و برین قلعه بسیار
توپهای عمده و خوبصورت که از هفت جوش ریخته اند افتاده اند و این همه قلاع از قلاع
صوبه تلنگ اند و قصبه نل گده در میان دو کوه واقع است و در دشت شهد بیحدی
پیدا میشود که بیک روپیه شانزده آثار می آید و شان عسل در دوبست گز در
جبال و کهوف موجود است و از ان شهد بقدر دو صد سبوچه بر می آید قوم گوند یک
برگ آورده بر آتش می نهند و در دودش مگس عسل سیه هند مگسان علیحده میشوند ایشان
سوراخ نموده شهد بر می آرند و از حیدرآباد بفاصله هفت منزل قصبه نلدرگ است
و در انجا محمد عادل شاه والی بیجاپور بر لب رود سد بزرگ بقدر بست و دو گز بلند
از سنگ سیاه یک مکان خوش ترکیب بطور باره دری نهایت مستحکم بنا کرده است
و در سد مزابها گذاشته هرگاه سوراخهایش میکشایند آب از بالای سقف این مکان
بطور چادر میریزد و از هر طرف پائین می افتد و مکان زیر آب پنهان میشود و نقبی برای
آمد و رفت درین خانه وقت ریزش آب جداگانه ساخته اند و این خانه هنوز از
جای نریخته موجود است

قطعه

خوش کسی گفته است در سفته — سخن لغز شسته و رفته
حد گفتار تا باین حد بود — گر همه نیک و گر همه بد بود
طبع چون نقش خاتمه می بست
قلم اینجا رسید و سر بشکست

وقائع دو ساله ریاست حیدرآباد دکن [illegible]
تحریر مؤلف تاریخ دکهن ریخته خامه فصاحت ختام
میرزا محمد علی مالک مطبع جعفری بلده لکهنو

آغاز سال ۱۳۰۲ه بسبیل ریل بندگان عالی بکلکته در صفر سفر کرده و از لارڈ والا ڈفرن صاحب بهادر ملاقات نمودند و مع الخیر برگردیدند جمله ارکان دولت و تمام فوج ظفر موج تا اسٹیشن باستقبال رفت و بکمال تجمل سواری در دارالامارة رسید و شب روشنی چراغان در شهر شد هفتم ربیع الثانی سنه مذکور بندگان عالی بر مسند ریاست دکن جلوس فرمودند در این بزم لارڈ صاحب بهادر فرمان فرمای هند و دیگر صاحبان عالیشان سران دولت قیصر هند و جمله امرا و اعیان حیدرآباد دکن موجود بودند و آرایش و تجمل ایوان آصفیه برنگ ایوان کسری مینمود بعد جلوس اکثر امرا بتشریفات فاخره سربلند شدند و راجه نرندر بهادر بمنصب هفت هزاری و نقاره و پالکی جهالردار و خطاب مهاراجه و امام جنگ بهادر خلف نواب خورشید جاه بهادر شمس الامرای چهارم بمنصب هفت هزاری و علم و نقاره و ظفر جنگ بهادر خلف دوم خورشید جاه بهادر بمنصب چار هزاری و خطاب شمس الدوله و آقا میرزا بمنصب دو هزاری و علم و خطاب خان بهادر سرور جنگ و میر غضنفر علی بمنصب دو هزاری و علم و خطاب خان بهادر قوی جنگ و میر جهاندار علی بمنصب یکهزار پانصدی و علم و خطاب خان بهادر و میر ریاست علی بمنصب [illegible] هزاری و خطاب خان بهادر

و گردهاری پرشاد بمنصب هزاری و خطاب راجه بهادر و مولوی انور بخطاب
خان بهادر محبوب نواز جنگ و میر نصر الله بخطاب خان بهادر دولت یار جنگ
و دیگر اکابر همچنین منوال مشمول عواطف خسروانه گشتند و منصب وزارت
به عماد السلطنة میر لایق علیخان بهادر خلف میر تراب علیخان بهادر مرحوم
سر سالار جنگ تفویض گشت و منیر الملک میر سعادت علیخان بهادر خلف
ثانی سر سالار جنگ بهادر مغفور مختار کل مالی شدند و همچنین نسق سیاه
تجدید در کار و بار مملکت در ایوان حضرت شاه فروغ آمد که تفصیلش بسیار است
و در این ایام میمنت فرجام درشکوی اقبال فرزند ارجمند بشهرستان وجود
خرامید و بنام نامی میر فرخ علیخان موسوم گردید و مجالس سور و سرور
در دولت خانه حضور پرنور زیاده از وقت تولد نظام النسا بیگم که قبل صدر آرای
پیدا شده اند آرایش و پیرایش ملوکانه یافتند و ارباب استحقاق فراوان
انعام و اکرام بدست آوردند و بعد از این بعارضه هیضه مزاج عالی از جادهٔ
اعتدال منحرف شد و بفضل شافی برحق شفای کامل و تندرستی عاجل حاصل
شد و کار چاندا ریلوی شروع گردید و وقتاً فوقتاً هرگونه انتظامهای جدید
بروی کار آمدند و بامرای قدیم مثل نواب بشیر الدوله بهادر خطاب عظم الامرا
آسمان جاه و به نواب عسکر جنگ بهادر خطاب مشیر الملک و مهدی علیخان
از امرای جدید خطاب میر نواز جنگ و قس علی هذا السیاق کسان را ترقیات
گوناگون روزی شدند و در محرم ۱۳۰۲ه از بعض اعراب علاقه سلطان نواز جنگ
و پیادگان شحنه شهر بزعاشورا تکرار درمیان آمد و نوبت بکشت و خون رسید

و به تدارک مناسب رفع قضیه بظهور پیوست و سلطان نواز جنگ اول معتوب
و آخر بمراحم خسروانه امان یافت و حضور بعد چندی جهت سیر کوه نیلگری
تشریف بردند و باز در رمضان سنه [illegible] قرین نصرت و اقبال مراجعت فرمودند
و باید دانست که ریاست نظامیه و دولت آصفیه دام ملکه پنج بخش است
اول علاقه صرف خاص دوم علاقه صوبه برار که در وجه تنخواه سپاه فرنگ
حواله سرکار انگریز نیست و بعد صرف هرچه باقی می ماند داخل خزانه عامره میشود
سوم علاقه پایگاه متعلق امیر کبیر چهارم علاقه جاگیرات پنجم خالصه دیوانی
که راتق و فاتق آن عماد السلطنه هستند و محاصل اینهمه قریب پنج کرور است
و هنوز آبادی و محاصل ترقی پذیر و انتظام روز بروز بافائده میگردد و هر گونه
صورت بهبود در آئینه خیال مرئیست و تفصیل این اجمال چون از اندازه این
تاریخ مختصر بیشتر ست بااین رو بکمال اختصار برای ملاحظه ناقدان فن تاریخ
این وجیزه بقلم آمد و برخاتمه این تتمه یک قصیده فارسی از کلام بلاغت نظام
مؤلف تاریخ الغنی ابو الفضل دوران مولانا میرزا محمد عباس خان شروانی
سلمه الله تعالی ثبت گشت و هو هذا

قصیده

دل برد ز من شوخ پری وش بت هندو | از سحر دو چشمان و فسونکاری ابرو
دیدم چو سراپای تو دل رفت ز قابو | افسوس که گم گشت دلم در شب گیسو
حسن تو عیانست دلا از سر هر مو | گل روی و خوش خو و سمن بوی و فرخ رو
از جبهه تو معموره دل همسر سند و | وز فرق تو دیده ام سن چشمه حسن چو

چشمان تو خونریزتر از لشکر چنگیز | ابروی کجت تیزتر از تیغ هلاکو
گیسوی تو تابنده کمندی است ز رستم | مژگان تو برگشته سنانی است ز برزو
در وسط دو زلف تو رخت دیدم و گفتم | خورشید برآورد سر از برج ترازو
وارفته رفتار تو عیسا و غزاله | مدهوش دو چشمان تو پیمانه یاجوج
در طبع تو جا کرده دلا عشوه و غمزه | چون در دل من مدحت نواب ملک خو
محبوب علیخان که ندیدش دگری نیست | در سیرت شاهانه و در طلعت نیکو
صد شکر که از میمنت وصف جمیلش | نظمم چو گلستان ارم یافته آب و
دیدم تزک و شوکت و اندازه بزمش | انگشتمش تخت کی و تاج پر از تو
بی حد و عدیل است با فضال الهی | در بخشش و در همت و در صولت و نیرو
تشبیه وهم ذات ورا چون بمقوس | در پهلوی عمان چه بود آب قیر آجو
ای سرور جمجاه ترا نیست معادل | هر چند خرد کرد بهر سمت تکاپو
در رزم چو بهرامی و در بزم چو پرویز | در حزم قراخانی و در عزم چو منگلو
چون حمله کنی روز وغا بر سر اعدا | آید بجلو دار تو فتح ز هر سو
از هیبت تو شست کمند از کف دشمن | افتد بگلویش چو شد حلقه جادو
آن گونه جهد رخش تو بر فوج مخالف | چون جست پی صید کند شیر بر آهو
یک مرد کمانداز ز افواج تو مریخ | بهرام چو یک شاه سوار است ز اردو
تریاق بود لطف تو از بهر احبا | زهر است پی خاطر بدخواه تو دارو
گفتار تو اعجاز و کلام دگران سحر | بسیار تفاوت بود از معجزه و جادو
آنگونه بود مائل تعریف تو رفعت | گردد چو کسی شیفته بر قامت دلجو

حرفی ست ز مدح تو شها آنچه نوشتم — خاقانی و قاآنی و فارابی و خواجه

الشعراء اند [illegible] جوان بخت — اسکندر وقت ست و وزیرش چو ارسطو

تا رفع شود درد سر از صندل سوده — تا دارو ی اورا مرهم بود [illegible] تنزو

سرخاب بود [illegible] آب به شناور — تا حوت و نهنگ ست روان شط [illegible]

تا سرخ بود لعل و زبرجد بود اخضر — تا آب بود باعث پیدایش لولو

مانی [illegible] و رنگت باقبال [illegible] شب — باشی بجهان دادگر و خسرو و پهلو

اعدای تو غمناک و دل افگار و سیه رو — [illegible] رنگ شب تار [illegible] قمر و [illegible]

احباب و ثنا خوان [illegible] خواهد [illegible]

[illegible] شاد و دل آسیخ [illegible]

تقریظ از جامع کمالات انسانی میرزا [illegible]

[illegible] برگرفته ز رقم [illegible] — فصیح اللسانی بدیع البیانی

ابو الفتح عصر و ابو نصر دهر — ابو الفضل دوران ابو الفیض ثانی

در اهل سخن افضل و برتر است — چه در رتبه فضل حسن زمانی

ایا [illegible] ز رفعت تا مور [illegible] — بعلم و کمالات جان جهانی

چهل سال توقیع دانش نوشتی — سزد گر بگویم که صاحبقرانی

بایزد که زیبد ببالای تو — قبا و کمربند و تاج کیانی

چه زیبا نوشتی تو تاریخ دکن — بآئین نیکو چو اشعار ثانی

سلامت بزی تا بروز قیامت — بصد شادمانی بصد کامرانی

ترجمه مؤلف تاریخ

مولانا عباس خاتمة الرشید مصنف عجب العجاب و الفحة الیمن مولانا شیخ احمد یمانی بن عالم
عامل میرزا محمد تقی خان شروانی بن میرزا محمد علیخان شهید مستوفی الممالک ایران در عهد شاهی
نادر قهرمان بن میرزا ابراهیم خان همدانی از جانب پدر نسبش بجابر بن عبدالله انصاری منتهی مشهور
وجد مادری او میر اسمعیل خان مرشد آبادی از سادات عالی نسب در زمره [illegible] ولادتش
۲۲ شوال سنه ۱۲۱۳ه در بنارس پیدا شد و کتب عربیه از والد خود خواند و فارسی
از میر خیرات علیخان نفیس آبادی شاگرد شیخ علی حزین گیلانی در بلاد دکن جوان
و میر [illegible] از نجم الدوله میر الهی میرزا اسد الله خان غالب
[illegible] در فنون عسکری که عبارت [illegible] بازی [illegible] ۱۲۹ [illegible] شد
بسبب [illegible] فطری دستگاه وافی بهم رسانید در فنون ادبیه [illegible] اشعار
عامل بود [illegible] در فن تاریخ صاحب کمال گشت [illegible] و بعض اکابر [illegible]
میرزا عباس خان از بهادر شاه خاتمه آل تیمور [illegible] خان یافت و اکثر بلاد [illegible] دیده از
مدتی در خطه بهوپال صوبه مالوه اقامت اختیار کرده و در آن ریاست عزت و اعتبار کلی
حاصل نمود که [illegible] مقنن قوانین و مورخ وقایع انجا و مهتمم محکمه تعلیمات شد و [illegible]
لقب یافته [illegible] باقتفای ائمه هدی سلام الله علیهم [illegible] در فن تاریخ
و انشا وغیره تالیفات جید میدارد از انجمله تاریخ روم و تاریخ [illegible] و تاریخ [illegible]
و تاریخ نقد روان و تاریخ ائمه امجاد و تاریخ بهوپال و تاریخ [illegible] و امین بهین و غیره
کتب سوانح اش که اکثر طبع گشته اند قابل ملاحظه ارباب علم و فضل اند فقط

کاتبه مرزا محمد علی مدیر مطبع جعفری [illegible] لکهنو

اشتہار کتب مطبوعہ مطبع جعفری واقع تحاس جدید لکھنؤ

عمدۃ الطالب ۔ در نسب سادات بزبان عربی ۔ ۱۴/
مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول از محمد بن طلحہ شافعی ۱۴/
آداب صلوٰۃ و باعمر ۔ تصنیف ابی العلی محمد بن المبارک در نظم عربی
تحفۃ الغیبا زبند وابغ کلچ بطرز لطیف بزبان عربی نظم ۔ ۴/
مقامات بدیع الزمان ہمدانی عربی ۔ ۸/
طیب العرب بدلالان الی جناب مفتی سید محمد عباس صاحب ۔ ۸/
شرح قصیدہ سید اسمعیل حمیری علیہ الرحمہ ۔ ۸/
تحفۃ الطبیب تصنیف محمد بن زکریا رازی در طب ۔ ۸/
تخریج الآیات موسوم بنجوم الفرقان در استخراج آیات قرآنی ۔ ۸/
حق الیقین ۔ از آخوند ملا محمد باقر مجلسی در اصول خمسہ ۔ ۱۴/
سفینۃ النجات ۔ در اثبات امامت و دیگر مباحث اصول ۱۲/
صحیفۃ الرضا علیہ السلام ۔ ۱۲/
مشکوٰۃ الانوار از آخوند مجلسی ۔ ۴/
صراط النجات ۔ در ترجمہ حدیث اعرابی از آخوند مجلسی مشتمل بر چہار ہزار مسئلہ از مناہی و محرمات ۔ ۴/
ترجمہ اثنا عشریہ ۔ جلد اول بجواب تحفہ شاہ عبد العزیز دہلوی در ذکر حدوث مذاہب ۔ ۲/
حد تحقیق بشریت شی از مولوی وحید الدین رضا خاں صاحب ۸/
ضربت حیدریہ بجواب شوکت عمریہ در مبحث متعہ ہر دو جلد ۱/
ابواب الجنان جلد دوم در صلوٰۃ از ملا رفیع واعظ ۔ ۸/
تذکرۃ العلماء الملقب بنجوم السماء بزبان فارسی ۔ ۲/
رسالہ رجعت از آخوند ملا محمد باقر مجلسی علیہ الرحمہ ۔ ۲/
مجموعہ رسائل سبعہ آخوند مجلسی مشتمل بر رسالہ نکاح و رسالہ متعہ و

رسالہ صفات ذاتی و صفات فعلی باری تعالیٰ و رسالہ جبر و تفویض و رسالہ بدا و رسالہ شکیات و رسالہ رضاع ۔ ۲/
تحفہ جوادیہ در ادعیہ و اعمال ضروریہ اردو ۔ ۱۴/
اردو ترجمہ جلاء العیون جلد اول از حال حضرت خاتم الانبیا تا حال امام حسن علیہ السلام ۔ ۱۴/
ایضاً ۔ جلد دوم از حال امام حسین تا حال قائم آل محمد ۔ ۱۴/
تجویر الغمہ جلد اول خوشخط و صحیح قریب جمل جزو کلاں ۔ ۲/
نخل ماتم از حاج مرزا جعفر علی فصیح مرحوم ۔ ۱/
مرثیہ و سلامہائے فصیح ۔ جلد اول و سوم ۔ ۸/
مرثیہ ہائے جناب میر خورشید علی صاحب نفیس ۔ ۸/
مرآۃ التحقیق در اصول خمسہ بدلائل و براہین اردو ۔ ۸/
تائید الاسلام رد نیچر از جناب مفتی سید محمد عباس صاحب قبلہ بزبان اردو ۔ ۴/
تنقید الکلام فی احوال شارع الاسلام اردو ترجمہ کتاب آنریبل مولوی سید امیر علی صاحب ۔ یہ کتاب لاجواب سیرت و حالات سوانح عمری جناب رسول مقبول میں بطرز جدید ہے اسمیں فرقہ یہود و نصاریٰ کے اعتراضات کا جواب شافی اونہیں کی کتب معتمدہ سے و مسلم الثبوت ہیں نہایت متانت سے دیا ہے ۔ ۱/
اخلاق احمدی ۔ اس کتاب میں مفصل طور پر مضامین تہذیب اخلاق کو حسب رواج زمانہ بابت ملک و قوم کے اردو زبان میں لکھا ہے ۔ ۱/
زبدۃ النجوم قواعد تنجیم میں ۔ ۲/

جدول غلط وصحیح الفاظ تاریخ دکھن

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱	۵	تاسع دکن	تاریخ دکن	۱۴	۱	[illegible]	سواد لمجری	۲۹	۱۶	سید پیر پاشا	پرسیدم
۲	۵	کردید	گردید	۱۴	۱۲	استیار	اختیار	۳۰	۵	حسہ	حیہ
۲	۷	[illegible]	[illegible]	۱۰	۱۶	[illegible]	ترنجیاہ ثانی	۳۰	۱۵	نہجیر	حظیرہ
۴	۱۸	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	حصہ	۳۲	۱۰	میرزا ترات	میرزا جات
۴	۱۹	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بقہر او رود	۳۴	۵	رشیع	رفیع
۳	۱۹	[illegible]	[illegible]	۱۹	۱۹	تعصلت	فضیلت	۳۴	۱۱	زمانہ	در زبان
۵	۲	سیاگری	[illegible]	۱۹	۱۰	بشیرت	بشیرزی	۳۴	۱۹	[illegible]	عمر دوا
۶	۹	پاسید	باسید	۱۹	۱۳	ا رو	از دو ساوہ	۳۵	۱۸	[illegible]	چند جا
۶	۱۰	زادہ ہائے	زادہ ہائے	۲۰	۱	رودادوم	دوازدہم	۳۶	۹	[illegible]	[illegible]
۶	۱۱	لالہ ہائی	[illegible]	۲	۱	[illegible]	افرود ید	۳۶	۱۱	[illegible]	ناق
۶	۱۱	بیشتر	بیشتر	۱۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۳۷	۳	صفحہ	[illegible]
۷	۱۰	حیدرآباد	حیدرآباد	۲۲	۱۳	[illegible]	[illegible]	۳۰	۳	[illegible]	[illegible]
۸	۸	دوم	دوم	۲۲	۱۲	[illegible]	[illegible]	۳۷	۱۷	[illegible]	الجبیر
۹	۱۰	چند	چیند	۲۲	[illegible]	گزشتہ	وگفتم	۳۷	۱۸	آرائیشا	در رشتہ گاہ
۱۰	۲	بینی	بینی	۲۰	۹	[illegible]	دیان	۳۷	۱۸	[illegible]	[illegible]
۱۰	۱۰	[illegible]	[illegible]	۲۹	۱۲	[illegible]	بحسستم	۳۸	۱۹	[illegible]	[illegible]
۱۰	۱۴	[illegible]	[illegible]	۲۸	[illegible]	[illegible]	شیخ جنش	۲۹	۱۲	[illegible]	[illegible]
۱۲	۱۹	درزندہ	فرزندہ	۲۹	۱	مقابلہ	مقابر	۳۹	۱۷	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۱۴	لمجری	لمجیرن	۲۹	۷	انجیش	انجیبی	۴۲	[illegible]	[illegible]	[illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۳	۴	درعهد	درعهد	۴۴	۱۹	لمرصه	لمرضاته	۴۸	۱۰	کسم	کسسم
۴۳	۵	مسجد او شد	سجده کشد	۴۶	۸	بدیه	بدیه	۴۹	۴	کرده	کنده
۴۳	۱۹	شاه سلطان	ماه سلطان	۴۶	۱۳	همکنده	هنگکنده	۴۹	۷	ورروش	درروش
۴۴	۹	سیرلغا	سیرلغات	۴۷	۴	همکنده	هنگکنده	۵۳	۲	تابنده	تابیده
۴۴	۱۵	الامرلوح	الامراوتة	۴۷	۱۳	کرسے	کرسی	۵۳	۲	سربرج	سرازبرج
۴۴	۱۶	للترتب	لمایترتب	۴۷	۱۴	لبطور	لبطول	۵۳	۱۰	قیراسه	قراسه
۴۴	۱۸	الکرم	المکرم	۴۸	۶	همکنده	هنگکنده	۵۴	۲	المنة الله	المنة لله

تمت

قطعه تاریخ طبع از کلام بلاغت نظام بر فلک سخنوری شمس بازغ منشی فدا علی صاحب المتخلص بفارغ

رفعت شیوا بیان چون از مضامین درست
کوس یکتائے بعالم از زبان کلک زد

خطبهٔ تاریخ هجری خامه فارغ بخواند
سکه حالات شاهان کلک گوهرسلک زد

سنه ۱۳۰۴ هجری

قطعه تاریخ

رفعت سحر بیان بر رخ زیبائے کتاب
چون بانگشت قلم خوب کشیده غازه

ریخت از خامه فارغ گل سال فصلی
حلیه طبع بپوشید کتاب تازه

۱۲۹۴ فصلی